

## سی و هشتمین سالگرد شهادت معلم شریعتی، گرامی باد!



- مقالات: ◀ سرمقاله - انتخابات دولت یازدهم  
◀ خدا در اندیشه ما - قسمت دوم  
◀ چه نیازی به شریعتی  
◀ تفسیر سوره علق - قسمت دوم  
◀ جمع‌بندی از حرکت چهار ساله نشر - قسمت اول  
◀ اسلام شناسی - قسمت بیست و چهارم

## تقسیم قدرت یا تسویه حساب‌های سیاسی

## جناح‌های حاکم قدرت

سرمقاله

خمینی در زمان تقسیم قدرت بین جریان‌های حاکم رژیم مطلقه فقهاتی برای آرام کردن فضای انتخابات در ضمن کلاس‌های موعظه و اخلاقی که برای اصحاب قدرت می‌گذاشت، ذکر مثال‌های شیرینی می‌کرد که بیان یکی از آن‌ها در اینجا خالی از عریضه نمی‌باشد. او می‌گفت: یکی از مشکلات گرگ‌ها وقتی که به صورت جمعی به شکار طعمه می‌روند موضوع تقسیم طعمه‌های شکار کرده است و این مساله آنچنان برای آن‌ها اهمیت پیدا می‌کند که در شب قبل از تقسیم طعمه این گرگ‌ها وقتی که می‌خواهند بخوابند، برای اینکه در آن شب قبل از تقسیم در ضمن خواب، یکدیگر را لت و پار نکنند، اولاً با چشم باز می‌خوابند در ثانی روبروی همدیگر می‌خوابند تا در زمان خواب حرکت همدیگر را زیر نظر داشته باشند. اینکه صحت و سقم این مثال تا چه اندازه برای گرگان بادیه درست باشد یا نه باید از گرگ شناسان پرسید، ولی به هر حال این مثال اگر در وصف حال گرگان بادیه هم درست نباشد در وصف حال گرگان قدرت درست است. چراکه در خرداد ماه هر چهار سال جنگ گرگ‌ها بر سر تقسیم قدرت در بالائی‌های حاکمه مطلقه فقهاتی به اوج خود می‌رسد که صد البته امسال در عرصه انتخابات دولت یازدهم به علت خودبوی‌گی‌های شرایط زمانی، این جنگ قدرت دیندیگر می‌باشد. چراکه از یک طرف شرایط بحران اقتصادی جامعه ایران - که در طول ۳۵ سال گذشته حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی بی سابقه می‌باشد - همراه با بیکاری و رکود و تورم استخوان سوز، کشتی ادعاهای گوش‌خراش دستگاه‌های تبلیغاتی رژیم مطلقه فقهاتی را به گل نشانده است، از طرف دیگر شکست طرح به اصطلاح هدفمندی یارانه‌ها (بخوان حذف یارانه‌ها)، رژیم مطلقه فقهاتی همراه با تحریم همه جانبه غرب در خصوص پروژه انرژی هسته‌ای (موضوع سوریه و دفاع همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی از خانواده اسد و حزب بعث سوریه) که باعث شده تا قیمت دلار به مرز ۴۰۰۰۰ ریال برسد، همراه با تحریم خرید نفت رژیم مطلقه فقهاتی که باعث شده تا صدور نفت عراق بیش از پنج برابر صدور نفت ایران افزایش پیدا کند و از طرف دیگر یکپارچه شدن جریان قدرت تحت عنوان به اصطلاح اصول‌گرایان - سنتی‌های مذهبی یا فاندیمان‌تالیست‌های فقهاتی - از کودتای خرداد ۸۸ که باعث شده تا این جریان به جگر زولخیای قدرت بدل شوند به طوری که مقام عظمای ولایت برای به وحدت رسانیدن این جگر پاره پاره قدرت، پس از اینکه دریافت که نه کلاس اخلاق و نه موعظه و سخنرانی و تهدید و تحمیق کارساز نمی‌باشد، اکنون می‌کوشد با دعوت از جریان‌های دیگر قدرت - که در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ با آن‌ها تسویه حساب کرده بود - دعوت به مشارکت در قدرت بکند، شاید که بتواند قتیله این چراغ داغ را کمی پائین بیاورد.

هر چند که وحشت انتقال اخبار به توده‌ها که بستر ساز خردادی دیگر در ادامه خرداد ۸۸ می‌باشد به عنوان آژیر خطر در برابر او قرار دارد، همچنین اوج گیری بحران سوریه که باعث گشته تا رژیم مطلقه فقهاتی تمام قد در عرصه نظامی و سیاسی و اقتصادی به حمایت از خانواده اسد و حزب بعث بپردازد، شرایط منطقه را تا مرز انفجار پیش برده است به طوری که منطقه خاورمیانه هر لحظه آستان یک تحول غیر قابل پیش بینی می‌باشد. حرکت عراق به سمت بالکانیزه شدن و سمت گیری سوریه به سمت سومالیزه شدن و تلاش امپریالیسم آمریکا جهت بالکانیزه کردن ایران در راستای تکوین خاورمیانه بزرگ تحت هژمونی اسرائیل این همه باعث گردیده تا انتخابات دولت یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی در ۲۴ خرداد ۹۲ از حساسیت ویژه‌ای برخوردار گردد. چراکه سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی می‌کوشند از این انتخابات به عنوان برگ برنده در مذاکرات ۵+۱ آژانس جهت شکستن تحریم‌های اقتصادی جهانی علیه خود استفاده کنند. چراکه شرط مقابله با بحران موجود اقتصادی که باعث زمین گیر شدن کشتی قدرت حاکمیت مطلقه فقهاتی شده است، در مرحله اول شکست تحریم‌های اقتصادی خارجی است تا توسط آن بتواند علاوه بر صدور نفت و تهیه ارز قیمت دلار از سطح ۴۰۰۰۰ ریال فعلی به مرز ۲۰۰۰۰ ریال سابق برساند، در ثانی با نجات بانک مرکزی از دایره تحریم، شرایط جهت واردات کالای خارج از بازار قاچاق که امروز با چندین برابر از طریق

عراق و کردستان عراق حاصل می‌شود فراهم بکند.

برای انجام این مقصود سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی نیازمند به یک انتخابات با مشارکت بالا هستند، چراکه انتخابات با مشارکت پائین هرگز نمی‌تواند موقعیت رژیم در جلسات ۵+۱ جهت چانه‌زنی بالا ببرد و همین نیاز رژیم مطلقه فقهاتی به انتخابات با مشارکت بالا است که باعث شده تا سردمداران رژیم و در راس آن‌ها مقام عظمای ولایت در برابر یک سوال بزرگ «چه کنیم؟» قرار بگیرند. چراکه از یک طرف به خوبی می‌دانند برای انجام انتخابات با مشارکت بالا یا باید پای جناح احمدی‌نژاد - مشائی را باز بگذارند و یا دروازه مشارکت در قدرت برای جریان خاتمی و رفسنجانی باز بگذارند و یا اینکه هر دو گزینه با هم به انجام برسانند و اگر نه «با این ریش که نمی‌شود به تجریش رفت» و با این چهره‌های متعدد و متنوع سنت‌گرایان مذهبی از قالیباف تا روحانی و حداد عادل و باهنر و ولایتی و... هر چند بتوان انتخابات را به مرحله دوم کشانید، ولی هرگز نمی‌توان دیگ انتخابات با این هیژم‌های باسماه‌ئی که همگی منتظر شنیدن فرمان مقام رهبری هستند، گرم کرد. چراکه مردم به خوبی می‌دانند که این چهره‌ها همه انتصابات مقام عظمای ولایت است؛ لذا در این رابطه نه تنها رای‌های خاکستری و بخش بی‌تفاوت مردم به میدان نخواهند آمد، حتی همان بخش از نیروهای حواریون رژیم مطلقه فقهاتی هم تمام و کمال به میدان خواهند آمد؛ لذا در این رابطه است که برای مقام عظمای ولایت و سردمداران رژیم مطلقه فقهاتی ایران که به نشست ۵+۱ به عنوان مشکل‌گشای بحران اقتصادی خود فکر می‌کنند و فتوی‌ای تحریم استفاده نظامی از انرژی هسته‌ای را در پاکت سر بسته به آنجا می‌فرستند دو راه حل وجود دارد، یا پذیرش انتخابات بی خطر با مشارکت پائین در حد حواریون رژیم مطلقه فقهاتی یا توقع انتخابات با مشارکت بالا همراه با خطر خرداد ۸۸ توسط راه باز کردن ورود جناح مشائی و جریان هاشمی و خاتمی برای نیل به انتخابات با مشارکت بالا و جذب رای‌های خاکستری مانند خرداد ۸۸ و خرداد ۷۶. البته خامنه‌ئی این را خوب می‌داند که تن به مشارکت قدرت با جناح مشائی دادن برای او و نظام هزینه ساز می‌باشد، چراکه جناح احمدی‌نژاد به رهبری اسفندیار رحیم مشائی علاوه بر اینکه می‌تواند بیش از ۵ میلیون از رای رژیم مطلقه را تصاحب کند، از بعد از پیروزی نشان داده که نه تنها حاضر به پذیرش هژمونی روحانیت و حوزه و اسلام فقهاتی و حتی خود مقام عظمای ولایت نیست، بلکه از آن مهم‌تر اینکه جهت کسب هویت مذهبی اقدام به پروژه ظهور امام زمان در دهه فعلی کرده که با پیوند ارگانیک حکومت خودش به این ظهور، می‌کوشد اسلام فقهاتی را تحت سلطه اسلام مهدویت خودساخته به تقلید از مسیحیت و دین زرتشت درآورد. اما خطر اسلام مهدویت خودساخته احمدی‌نژاد - مشائی عبارت است از:

۱ - این پروژه مهدویت مشائی با طرح نزدیک کردن ظهور امام زمان و پیوند این ظهور با جریان احمدی‌نژاد - مشائی ال‌ترناتیوی در برابر اسلام فقهاتی و اسلام حوزه‌انی و اسلام ولایتی شده است که کمترین فونکسیون آن حذف مشروعیت دستگاه اسلام فقهاتی و اسلام ولایتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد که امروز توسط این مشروعیت امام زمانی خود توانسته است بیش از ۸۰٪ قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی، تقنینی، قضائی، فرهنگی، اجرایی و اجتماعی ایران را در دست یک فردی قرار دهد که جانشین امام زمان است و از او مشروعیت می‌گیرد و در برابر هیچ نهادی و فردی از این کشور خود را مسئول و پاسخگو نمی‌داند و تنها با طرح اینکه او نماینده امام زمان می‌باشد، می‌کوشد برای خود مشروعیت مذهبی ایجاد کند. طبیعی است که با طرح پروژه مهدویت احمدی‌نژاد - مشائی هر چند این جریان توسط تکثیر بیش از ۵ میلیون سی دی «ظهور نزدیک امام زمان» در سال گذشته تحت یک سناریوی خودساخته اسلام روایتی سعی می‌کرد در مرحله اول خود خامنه‌ئی را با جداسازی از اسلام فقهاتی جذب این پروژه ظهور مهدویت بکند، ولی خامنه‌ئی بالاخره مجبور شد که پس از موضع گیری مراجع فقهاتی از سیستمی نجف تا مکارم قم با این پروژه ظهور مشائی مرزبندی کند؛ لذا طبیعی خواهد بود که موفقیت جناح مشائی در انتخابات دولت یازدهم و ورود اندیشه پروژه ظهور مهدویت مشائی به دستگاه اسلام ولایتی و فقهاتی حاکم برای این رژیم درد ساز خواهد بود.

۲ - پروژه ظهور مهدویت مشائی با طرح ایرانیت به عنوان پایگاه ظهور امام زمان در آینده نزدیک، در برابر اسلام فقهاتی که بر طبل انترناسیونالیسم اسلامی می‌کوبد و قبلا شعار «جنگ، جنگ تا رفع فتنه در کل جهان» سر می‌داد، ایجاد چالش جدی می‌کند.

به هر حال سردمداران رژیم و در راس آنها خامنه‌ای تلاش می‌کنند تا توسط فیلترینگ شورای نگهبان جلو این جریان را بگیرند، البته جریان احمدی‌نژاد - مشائی می‌کوشند توسط حکم حکومتی خامنه‌ای - آنچنانکه در انتخابات خرداد ۸۰ برای دکتر معین اتفاق افتاد - شورای نگهبان را دور بزنند. اینکه تا چه اندازه جریان احمدی‌نژاد - مشائی در این امر موفق می‌گردند برگشت پیدا می‌کند به قدرت سببه احمدی‌نژاد که تا چه اندازه پر زور است. البته به نظر می‌رسد احمدی‌نژاد - مشائی در طرح حجم قدرت خود آنچنانکه در تظاهرات استادیوم آزادی که به مناسبت تجلیل از دست اندرکاران ایام نوروز مشاهده شد غلو و بزرگ نمائی می‌کنند. به هر حال پیش بینی ما در این است که در صورتی که جریان احمدی‌نژاد - مشائی فقط با کاندیدائی مشائی وارد مبارزه انتخاباتی بشوند و به فرض محال از فیلتر شورای نگهبان بگذرند، می‌توانند بیش از ۵ میلیون رای جریان به اصطلاح اصول‌گرایان یا سنت‌گرایان مذهبی را به خود تخصیص دهند که این حجم از آراء قطعا برای جریان به اصطلاح اصول‌گرا تیر خلاص می‌باشد.

گزینه دوم اینکه هاشمی رفسنجانی را برای گرم کردن دیگر انتخابات وارد معرکه بکنند که این گزینه هر چند برای خود خامنه‌ای کم هزینه می‌باشد برای جریان سنت‌گرای مذهبی حاکم به خاطر تکیه هاشمی بر تکنوکرات‌ها و پیوند با اصلاح طلب‌ها یک جریان ال‌ترناتیو می‌باشد، لذا در این رابطه دست به صف آرائی در برابر هاشمی رفسنجانی زده‌اند، به خصوص که هاشمی در مرز ورود به این عرصه با سپاه پاسداران هم مرزبندی کرد که این خود یک ضربه بزرگ به جناح سنت‌گرا می‌باشد که در زیر چتر سپاه می‌کوشند که حاکمیت خود را تثبیت کنند. به هر حال ورود هاشمی در صورت موافقت خامنه‌ای یک صف آرائی جدید در ساختار حاکمیت ایجاد می‌کند که خروجی نهائی آن عقب نشینی سپاه و تسویه جریان سنت‌گرا حاکم همراه با ورود دوباره تکنوکرات‌ها و اصلاح طلبان به دروازه قدرت خواهد بود و در عرصه بین‌المللی عقب نشینی ۵+۱ در برابر تحریم‌ها در کانتکس عقب نشینی رژیم مطلقه از پروژه انرژی هسته‌ای خواهد بود.

البته شکست حصار موسوی و کربوبی از دیگر دستاوردهای ورود هاشمی رفسنجانی به عرصه قدرت می‌باشد. تن دادن خامنه‌ای به تقسیم قدرت با هاشمی در عرصه دستگاه اجرایی کشور از دیگر دستاوردهای ورود هاشمی به صحنه قدرت خواهد بود. البته به علت صف آرائی همه جانبه جریان سنت‌گرا - که به صورت یک طیف رنگارنگ در آمده‌اند - با جریان روحانیون و خاتمی و اصلاح طلبان امکان ورود خاتمی پیش بینی نمی‌شود. به هر حال در صورت عدم ورود مشائی یا هاشمی گرچه انتخابات به مرحله دوم کشیده می‌شود و در مرحله دوم خامنه‌ای سعی می‌کند با ورود به صحنه و منوئل کردن کاندیداهای طیف جریان سنت‌گرا از تقسیم آراء جلوگیری نماید، ولی امکان انتخابات با مشارکت بالا وجود نخواهد داشت.

محاصل آنچه گفته شد اینکه:

۱ - از آنجائیکه بیش از ۸۰٪ قدرت اجرایی، قضائی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی رژیم در دست مقام عظمای قفاهت می‌باشد، لذا موضوع انتخاب رئیس جمهوری به عنوان یک موضوع جدی از طرف سردمداران قفاهت دنبال می‌شود. چراکه رئیس جمهور به عنوان دومین فرد این نظام در عرصه تقسیم قدرت حتما با مقام عظمای قفاهت به چالش می‌افتد و به همین دلیل از آغاز شکل گیری رژیم مطلقه قفاهتی تا کنون همیشه بین رهبری و رئیس جمهور بر سر تقسیم قدرت چالش وجود داشته است و بعد از این هم وجود خواهد داشت.

۲ - انتخابات دولت یازدهم در ۲۴ خرداد ۹۲ دارای خودیژگی‌هایی می‌باشد که عبارتند از:

الف - نیاز رژیم مطلقه قفاهتی به انتخابات با مشارکت بالا جهت قدرت چانه زنی در نشست ۵+۱ آژانس برای شکست تحریم‌های استخوان سوز اقتصادی غرب.

ب - برای سردمداران رژیم قفاهتی در فرآیند اول دو گزینه مطرح می‌باشد: انتخابات بی خطر با مشارکت پائین، انتخابات با خطر با مشارکت بالا.

۳ - در صورتی که سردمداران رژیم جهت تقویت جایگاه خود در چانه زنی نشست ۵+۱ نیازمند به انتخابات با مشارکت بالا هستند باید راه برای ورود جناح احمدی‌نژاد - مشائی یا جریان هاشمی رفسنجانی - خاتمی

باز کند، چراکه بدون ورود این دو یا یکی از آنها امکان گرم شدن دیگر انتخابات وجود نخواهد داشت.

۴ - از آنجائیکه از کودتای انتخاباتی ۸۸ تا کنون برای اولین بار حاکمیت به صورت تک پایه‌ای در دست طیف رنگارنگ جریان سنت‌گرای مذهبی می‌باشد - این تک پایه‌ای شدن نظام در طول چهار سال گذشته باعث متلاشی شدن وحدت درونی جریان سنت‌گرایان شده است - که حاصل آن شده که این جریان به جناح‌های رنگارنگی بدل شوند که جنگ قدرت بین آنها همه جانبه تر از جنگ بین جریان‌های گذشته می‌باشد.

۵ - سردمداران حاکمیت برای ایجاد وحدت بین این جناح‌های رنگارنگ جدید طیف جریان سنت‌گرا ابتدا کوشیدند توسط کلاس اخلاق و موعظه حرکت کنند ولی وقتی که نتوانستند، موضوع دوباره ورود جریان اصلاح طلبان در دستور کار خود قرار داد و در سخنرانی اول فروردین ماه ۹۲ در مشهد از آنها دعوت به مشارکت کرد.

۶ - در میان جناح‌های طیف جریان سنت‌گرای مذهبی خطرناکترین جناح، جناح احمدی‌نژاد - مشائی می‌باشد، چراکه برعکس جناح‌های دیگر جریان سنت‌گرا - که ماهیتی سیاسی در تقسیم قدرت دارند - این جناح تحت پروژه خودساخته ظهور مهدویت، برای خود هویت نئوریک تدوین کرده است که این پروژه ظهور فوری مهدویت آنها، به صورت ال‌ترناتیو پروژه ولایت فقیه خمینی در آمده است.

۷ - مبانی فکری و اعتقادی پروژه ظهور فوری مهدویت احمدی‌نژاد - مشائی عبارتند از:

الف - ظهور نزدیک امام زمان در عراق و پایتختی کشور ایران تحت دولت جناح مشائی در مرحله دوم.

ب - پیوند ظهور امام زمان با دولت احمدی‌نژاد - مشائی پس از ظهور.

ج - پیوند ایران به عنوان پایتخت و ام القراء امام زمان پس از ظهور.

د - پیوند حمله آمریکا به عراق با موضوع ظهور امام زمان در عراق.

۸ - گرچه این جناح در آغاز برای اینکه با خامنه‌ای روبرو نشوند در سال گذشته توسط سی دی ظهور که بیش از ۵ میلیون آنها در ایران پخش شد به صورت فردی در موضوع ظهور امام زمان دخالت دادند، ولی پس از مخالفت مرجعیت و روحانیت حوزه با موضوع سی دی‌های مطرح شده، خامنه‌ای هم به مرزبندی با این پروژه پرداخت و از این مرحله بود که این جناح به قبول خامنه‌ای در کانتکس پروژه ظهور نزدیک مهدویت مخالف کردند؛ لذا از این مرحله بود که عنوان جریان انحرافی از طرف جریان سنت‌گرای مذهبی به این جناح مطرح شد.

۹ - جناح احمدی‌نژاد - مشائی در صورت شرکت در انتخابات تحت کاندیداتوری مشائی، تا ۵ میلیون رای می‌توانند کسب نمایند که این عدد جهت خرد شدن آراء سنت‌گرایان رقم بزرگی می‌باشد.

۱۰ - تنها در صورت ورود افرادی چون خاتمی و هاشمی رفسنجانی امکان شکست آراء مشائی وجود دارد.

۱۱ - شکی نیست که در صورت ثبت نام مشائی از طرف شورای نگهبان فیلترینگ می‌شود، بنابراین برای جناح مشائی - احمدی‌نژاد دو راه حل وجود دارد، نخست اینکه از طریق حکم حکومتی خامنه‌ای - مانند دکتر معین - در انتخابات نهم شورای نگهبان را دور بزنند که این کار نیازمند به سببه قوی احمدی‌نژاد دارد. راه حل دوم اینکه جناح احمدی‌نژاد - مشائی به جای مشائی بر نیروهای درجه دوم و سوم خود تکیه بکنند - مثل ثمره هاشمی یا نیکزاد - که در آن صورت دیگر توان جمع آوری آراء مثل مشائی نخواهند داشت.

۱۲ - در خصوص ورود هاشمی، جریان سنت‌گرا با توجه به تجربه‌ای که از هاشمی رفسنجانی دارند ورود او به معنای تسویه حساب با سنت‌گرایان تلقی می‌شود، همچنین از نظر طیف سنت‌گرایان ورود هاشمی به معنای ورود اصلاح طلبان در قدرت تلقی می‌شود که این مساله باعث شده تا این جریان به هر نحو شده از ورود هاشمی یا خاتمی به عرصه قدرت جلوگیری کنند. بنابراین تنها با حمایت خامنه‌ای، هاشمی می‌تواند وارد جریان قدرت بشود. ●

والسلام

## چه نیازی به شریعتی؟

اکنون که در آستانه سی و ششمین سال شهادت شریعتی قرار گرفته‌ایم، مهم‌ترین سوالی که در این مقطع حساس تاریخی جامعه ما مطرح می‌شود اینک، آیا در این زمان، ما دیگر نیازی به راه شریعتی داریم، آیا در این شرایط ما باید راه شریعتی را دنبال بکنیم یا راه شریعتی را دنباله روی بکنیم؟

برای پاسخ به این سوال فرجه باید نخست به این حقیقت توجه داشته باشیم که وقتی می‌گوئیم راه شریعتی مقصودمان کنفرانس‌های شریعتی در حسینیه ارشاد و دانشگاه‌های ایران نیست، همچنین وقتی که می‌گوئیم راه شریعتی مقصودمان کتاب‌ها و مقالاتی که شریعتی از ۱۸ سالگی تا پایان عمرش به نگارش در آورده است، نیست و در ادامه آن به همین ترتیب وقتی که می‌گوئیم راه شریعتی مقصودمان فشارها و زندان‌هایی که شریعتی در مدت حیات و حرکتش متحمل شده است نیست، بلکه بر عکس همه این‌ها وقتی که می‌گوئیم راه شریعتی مقصودمان آن کانتکس و چارچوب و استراتژی است که در طول ۲۶ سال عمر سیاسی و حقیقی‌اش برای رفتن خود انتخاب کرده و تا پایان عمر در آن چارچوب حرکت کرد و تمامی هدف و آرمانش بود، که توسط قلم و قدم و بیان آن استراتژی را تبیین نماید. برای توضیح این مسأله بد نیست که از قرآن مثالی ذکر کنیم، بی شک اولین آیاتی که بر پیامبر اسلام نازل شده پنج آیه اول سوره علق می‌باشد که می‌فرماید:

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» آنچه در این پنج آیه قرآن مطرح شده یک چارچوب و استراتژی و کانتکسی است که وحی و قرآن و پیامبر اسلام در طول

۲۳ سال حیات نبوی‌اش، چه در حرکت مکی و چه در حرکت مدنی خود جهت تحقق و مادیت بخشیدن به آن بوده است و به عبارت دیگر تمامی چارچوب تئوریک راه محمد و حرکت محمد در این پنج آیه خلاصه می‌شود و آنچه وحی و قرآن و خود پیامبر تا آخر عمر مطرح کرده است، تمامی در جهت تبیین همین پنج آیه بوده است. بنابراین تا زمانی که ما این پنج آیه اول سوره علق را درک و فهم نکنیم، هرگز نمی‌توانیم نه حرکت مدنی و نه حرکت مکی پیامبر اسلام را فهم کنیم و نه می‌توانیم آیات دیگر قرآن را تفسیر و تبیین بنمائیم. برای فهم این پنج آیه اول سوره علق که تبیین کننده راه محمد و استراتژی حرکت او می‌باشد، ابتدا به ترجمه تحت اللفظی آن می‌پردازیم: «ای پیامبر هستی و وجود را بر پایه اسم رب تبارک و تعالی که انسان را از علق خلق کرد - ای پیامبر اصلاً ربه اکرم خودت را بخوان - همان ربه اکرمی که انسان را قلم آموخت - و به انسان بی‌آموخت آنچه را که نمی‌دانست» با نگاهی ساده به این آیات و این ترجمه تحت اللفظی واقعا راه محمد چیست که در این پنج آیه مطرح شده است؟ یکی خواندن هستی، دوم خواندن انسان، سوم خواندن ربه، چهارم خواندن علم و قلم. آنچه وجه مشترک همه این پنج آیه است فقط یک کلمه است و آن خواندن یا اقراء می‌باشد که

تبیین کننده تمامی رسالت پیامبر اسلام است. به عبارت دیگر راه و استراتژی پیامبر اسلام در طول ۲۳ سال مبارزه و حرکت، فقط یک کلمه بود و آن خواندن. کدام خواندن؟ آیا خواندن سطر و نوشته بود؟

به شهادت همه تاریخ نه تنها پیامبر اسلام در لحظه اخذ وحی بلکه حتی تا پایان عمرش هم توان خواندن حتی نام خودش را هم نداشت و هیچ نوشته‌ای را هم نمی‌توانست بخواند، پس کدام خواندن است که پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی مأمور به انجام آن شده تا تاریخ بشریت را در آستانه یک رستاخیز بزرگ قرار دهد؟ بی شک این خواندن تبیین نو و جدید از هستی و انسان و خداوند است، در جهان کهنه‌ای که با نگاهی غریزی به تبیین هستی و انسان و خداوند می‌پرداختند. پس در یک کلام راه و استراتژی پیامبر اسلام خواندن یا تبیین جدیدی از جهان و انسان و خداوند بود و تمامی کاری که در طول این ۲۳ سال پیامبر اسلام انجام داد فقط به خاطر همین یک کلمه بود. خواندن نو از جهان و انسان و خداوند همان خواندن نوئی که در یک کلمه می‌توان آن را توحید نامید.

بنابر این توحید عبارت است از خواندن جهان و انسان و خداوند از نگاه ابراهیم تا محمد و با این خواندن نو و یا به عبارت دیگر با این توحید بود که محمد همه چیز را به هم زد و جهان و جامعه و انسان و تاریخی جدید برای بشریت بر پا کرد که تا ابد باقی خواهد ماند و توسط این خواندن جدید بود که بشریت از قرن هفتم میلادی وارد گردونه جدید از رفتن شد. حال که با این کلام راه و کانتکس و استراتژی محمد را آموختیم به صورت خلاصه می‌توانیم بگوئیم که «راه شریعتی در یک کلام خواندن بود» همه کارهایی که شریعتی در طول ۲۶ سال حیات سیاسی و حقیقی‌اش کرد فقط برای یک کلمه بود و آن کلمه فقط خواندن بود. خواندن نو از جهان.

خواندن نو از انسان. خواندن نو از جامعه. خواندن نو از تاریخ. راه شریعتی جز این کلمه هیچ نبود و نیست هر چه کرد و هر چه گفت و هر چه نوشت فقط در خدمت این خواندن نو از هستی و انسان و خداوند بود. شریعتی با این خواندن جدید بود که همه چیز را عوض کرد و جامعه مسلمانان را در نیمه دوم قرن بیستم در آستانه یک تحول تاریخی قرار داد. خواندنی که در یک کلمه می‌توان توحید نامید. شریعتی با توحید به بشریت خواندن جدید آموخت، توحید شریعتی خواندن جدید جهان و خواندن جدید انسان و خواندن جدید جامعه و خواندن جدید تاریخ بود. اکنون در آستانه قرن بیست یکم نیازمند به راه شریعتی هستیم، برای خواندن دوباره جهان و انسان و تاریخ و جامعه از زاویه توحید شریعتی. ●

والسلام

**همه**  
**کارهایی که شریعتی**  
**در طول ۲۶ سال میات سیاسی**  
**و حقیقی‌اش کرد فقط برای یک**  
**کلمه بود و آن کلمه فقط خواندن بود.**  
**خواندن نو از جهان. خواندن نو از انسان.**  
**خواندن نو از جامعه. خواندن نو از تاریخ. راه**  
**شریعتی جز این کلمه هیچ نبود و نیست**  
**هر چه کرد و هر چه گفت و هر چه نوشت**  
**فقط در خدمت این خواندن نو از**  
**هستی و انسان و خداوند**  
**بود.**

۱ - نقد درونی - نقد برونی: چهار سال است که ماه خرداد برای ما نگاه به گذشته شده است، ماهی که باید دمی به خود ببانیدیم و خود را در برابر این سوال تاریخی قرار دهیم که «فاین تدهون؟ - به کجا می‌روید؟» (آیه ۲۶ - سوره تکویر) تا با وقوف در صحرای عرفات و مشعر گذشته خویش، بتوانیم برای فردای منای راه و رفتن و رمی و حرکت و قربانی چراغ راه و عقیده‌ای بسازیم، چرا که رمز اینکه بتوانیم برای فردای رفتن خود، حرکتی پیشگام داشته باشیم:

«بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ - انسان دانما می‌خواهد به صورت انفجاری حرکت رو به جلو و پیش داشته باشد» (آیه ۵ - سوره قیامت) و یا اصلاً آنچنانکه امام صادق می‌گوید:

«كونوا مع الناس و لا تكونوا مع الناس - با مردم باشید ولی با مردم نشوید» پیشگام باشیم تنها و تنها در این مرحله وقوف در حرکت است که انسان می‌تواند.

«يَنْبَأُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ - بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ - در این مرحله انسان آگاه می‌شود بدانچه که قبلاً کرده و بعداً خواهد کرد و آنچنان خواهد شد» (آیات ۱۳ و ۱۴ - سوره قیامت) که امام علی در وصفش می‌گوید «رحم الله المرء علم من این و فی این و الی این - خدا رحمت کند آنانی که پیوسته بدانند که از کجا حرکت کرده‌اند و الان در کجا هستند و سپس در آینده به کجا خواهند رفت».

بنابراین تا زمانی که در عرصه رفتن، نتوانیم برای خود ایجاد وقوف در عرفات و مشعر بکنیم، نمی‌توانیم حرکتی رو به پیش و پیشگام داشته باشیم، چرا که اصلاً وقوف در رفتن به معنای سکون و بی حرکتی نیست بلکه بالعکس، وقوف ایستادن در حرکت و نگاه به گذشته‌ی رفتن خویش کردن است. طبیعی است که تنها با نقد گذشته خویش است که وقوف می‌تواند همراه با عرفات و مشعر باشد و بدون نقد گذشته و نقد رفتن، هرگز نه منائی برای فردا حاصل می‌شود و نه پیشگام مستضعفین واقعاً می‌تواند پیشگام مستضعفین بشود. به همین دلیل امام حسین در ذیحجه سال ۶۰ درست یک روز مانده به مراسم حج ابراهیمی (همان حجی که تمامی اسلافش از علی تا پیامبر اسلام و تا ابراهیم خلیل برای برپائی آن قیام کردند و قرآن آن را، مقام ابراهیم و یا محل قیام ابراهیم می‌خواند).

«وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ - هنگامی که ما حج و خانه کعبه را قرار دادیم به عنوان یک بازگشتگاهی برای مردم آنچنانکه همین حج را برای ابراهیم و سبطه قیام و اتصال کردیم تا توسط ابراهیم و اسماعیل برای همه انسان‌های آینده خانه‌ای گردد این راه و مسیر و آهنگ پاک گردد و برای همه آنهایی که مقام وحدت و عبودیت و سلوک این مسیر را به جای می‌آورند» (آیه ۱۲۵ - سوره بقره) این حج را قبل از اینکه مراسم حج را به جا بیاورد و همراه مردم به عرفات و مشعر و منا و رمی برود (نه بخاطر ترس از ترور شدن آنچنان که مرتضی مطهری می‌گوید) بلکه تنها به خاطر اینکه به جامعه مسلمان این حقیقت را تفهیم کند که در جامعه‌ای که حرکت وجود

نداشته باشد، وقوف عرفات و مشعر خود هدف می‌شود که در آن صورت فونکسیون جز سکون و بی حرکتی نخواهد داشت.

بنابراین برای اینکه بتوانیم فردا حرکتی رو به پیش داشته باشیم و برای اینکه فردا بتوانیم با مردم پیشگام باشیم نه بر مردم پسگام و برای اینکه بتوانیم گذشته رفته دیروز خود را چراغ راه آینده خود بکنیم و برای اینکه بتوانیم به نقد گذشته خویش بپردازیم و تقوای رفتن که شرط فهم قرآن است، صاحب شویم

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - بدون تقوای رفتن نه امکان خواندن کتاب وجود برای انسان است و نه امکان خواندن قرآن کتاب وحی» (آیه ۲ - سوره بقره) برای اینکه بتوانیم آنچنانکه امام علی می‌گوید از ورطه شبهه‌ها در رفتن نجات پیدا بکنیم:

«إِنَّ مِنْ صَرَحَتْ لَهُ أَلْعِيزَ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْأَمْثَلَاتِ حَزَنَتْهُ النَّفْوَى عَنْ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ... - هر کس که توسط تقوای نقد بتواند از تاریخ گذشته برای خود ره توشه‌ای فراهم بکند این دستاورد می‌تواند برای آینده رفتن او عقیده‌ای بشود که مانع از سقوط او در مسیر بشود» (خطبه ۱۶ - نهج البلاغه ترجمه جعفر شهیدی سطر اول) و اصلاً تقوی چیزی جز نقد خویشتن نیست چرا که متقین جمع فاعل اتقاء است که به معنای وقایه گرفتن است، پس وقایه وسیله نگهداری و مانع در میان است، مانند سپر و لباس زمستانی که به این ترتیب تقوی قرار دادن وقایه است یعنی آنچه که از آسیبی انسان را باز می‌دارد یا حدی را نگه می‌دارد مانند سپر و چتر و ستون و سد و به همین دلیل ترمز اتوموبیل هم وقایعه می‌گویند و به این ترتیب است که قرآن تقوی را به صورت لباس مطرح می‌کند:

«وَلِبَاسِ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ... - و لباس تقوی بهتر است» (آیه ۲۶ - سوره اعراف) بنابراین تقوی که از نظر قرآن بستر ساز حتی فهم کتاب وجود و طبیعت و کتاب وحی می‌باشد.

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ - این کتاب طبیعت و وجود که در مهندسی و نظام و قانونمندی آن جای هیچ شکی نیست تنها هدایتگر متقین می‌باشد» (آیه ۲ - سوره بقره) و توشه حرکت می‌باشد:

«فَإِنَّ خَيْرَ الرِّزَادِ التَّقْوَى... - بهترین توشه حرکت تقوی است» (آیه ۱۹۷ - سوره بقره) چیزی نیست جز همین نقد خود انسان به وسیله خود انسان. همان موضوعی که امام کاظم چنین تعریف می‌کند:

«ليس منا من لا يحاسب نفسه كل يوم - از ما نیست کسی که پیوسته خود را نقد نکند» و به همین دلیل هم صیام و هم احرام اعمال دوران حج همه در این رابطه نقد خویشتن معنی پیدا می‌کند یعنی همه در کانتکس تقوی دارای معنا و مفهوم است و در ادامه همین تقوی به معنای نقد خویشتن است که در قرآن نقد اجتماع و نقد حاکمیت به معنای امر به معروف و نهی از منکر مطرح می‌باشد. به عبارت دیگر از نظر قرآن تقوی نقد خودی و خویشتن است در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر نقد جامعه و حکومت است:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - و باید باشد از شما گروهی که دعوت به خیر کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند آنها از مفلحین هستند» (آیه ۱۰۴ - سوره آل عمران) یا

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ... - شما بهترین جمعی هستید که از مردم انتخاب شدید تا به معروف امر کنید و از منکر جلوگیری نمایید» (آیه ۱۱۰ - سوره آل عمران) و به این دلیل بود که امام حسین در زمان حرکت خود به سمت کربلا در وصیت نامه‌ای که به برادرش امام محمد حنفیه نوشت، فلسفه حرکت خود را امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح دین پیامبر مطرح کرد «انی لطلب اصلاح دین جدی ارید عن امر بالمعروف و ينهى عن

اجتماعی، نقد سیاسی حاکمیت و نقد اخلاقی دیگران به نقد سیاسی، اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی، معرفتی و کاراگری خود هم بپردازد و گرنه اگر تنها به نقد اجتماعی و سیاسی و اخلاقی حاکمیت مشغول بشویم همین نقد یک جانبه باعث می‌گردد تا از خود بیگانه و البته بشویم و از نقد خود غافل بشویم.

۴ - از آنجائیکه مضمون نهائی قرآن نقد انسان و جامعه و تاریخ بشری در کانتکس توحید فلسفی، توحید اجتماعی، توحید تاریخی و توحید اخلاقی می‌باشد؛ لذا قرآن، لازمه فهم قرآن را در دومین آیه سوره بقره نقد خویشتن یا داشتن تقوی می‌داند.

۵ - کار ما پیشگام مستضعفین تنها در یک شعار و یک کلمه خلاصه می‌شود و آن کلمه فقط نقد است و غیر از نقد هیچ رسالتی دیگر نداریم.

۶ - نقدی که تعیین کننده کانتکس رسالت پیشگام مستضعفین می‌باشد به چند مؤلفه عمده تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

الف - نقد خویشتن،

ب - نقد تشکیلات و حرکت،

ج - نقد جنبش و مردم،

د - نقد حاکمیت، که در این رابطه از نظر مضمون نقد پیشگام به چهار شاخه نقد اخلاقی، نقد فرهنگی، نقد تشکیلاتی و نقد سیاسی تقسیم می‌شود.

۷ - نقد اقتصادی و نقد اداری و اجتماعی و... حاکمیت همگی جزو نقد سیاسی حاکمیت می‌باشد.

۸ - نقد تئوریک و نقد استراتژی و... همگی جزو همان نقد تشکیلاتی قرار می‌گیرد.

۹ - در عرصه حرکت نقادانه پیشگام، منهای اینکه نقد شامل چهار مؤلفه نقد خویشتن، نقد تشکیلاتی، نقد جنبش و مردم و نقد حاکمیت می‌شود و باید در عمل، در کنار هم انجام گیرد. خود هر کدام از نقدهای چهارگانه باید در کادر آئین نامه و چارچوب صورت بگیرد که در نظر گرفتن آرایش تضادها و تأثیر این نقدها بر آن آرایش تضادها در این رابطه تعیین کننده می‌باشد.

۱۰ - در عرصه نقد تشکیلاتی جهت وحدت درون تشکیلاتی، نقد تشکیلاتی به جز عرصه تئوریک آن باید صورت درونی داشته باشد که در این رابطه شعار دموکراتیک چند صدائی در درون و تک صدائی در برون قابل تحقق می‌باشد. برای نمونه در جریان جنگ صفین تاکتیکی که معاویه و عمروعاص توسط بلند کردن قرآن‌ها بر سر نیزه به کار گرفتند در راستای برونی کردن تضادهای عقیدتی و سیاسی و حتی تشکیلاتی درون تشکیلات امام علی بود که در این امر هم موفق شدند، چراکه این تاکتیک باعث گردید که جناح خوارج در تشکیلات امام علی به صورت یک فراکسیون مستقل در برابر امام علی نسبت به تاکتیک معاویه و عمروعاص موضع‌گیری کنند و این موضع‌گیری ناشیانه خود را - با اینکه در تشکیلات علی به صورت اقلیت بودند - بر امام علی تحمیل کنند و تازه بعدا هم که فهمیدند که کلاه بر سرشان رفته، به جای اینکه اقدام به انتقاد از خود کنند در نقد خود دوباره پای امام علی و کل تشکیلات او را به میان کشیدند و گفتند که «هم ما و هم شما کفار شدیم و باید توبه کنیم» هر چه امام علی به آنها می‌گفت بابا من از اول با حرکت و عقیده شما مخالف بودم ولی این شما بودید که بر ما عقیده خود را تحمیل کردید و تازه پذیرش حکمیت هم یک اشتباه تاکتیکی است و باعث کفر نمی‌شود که لازم باشد ما خود را کفار بدانیم به گوش اینها نرفت که نرفت. به این دلیل این فراکسیون دست به انشعاب زد و کل تشکیلات امام علی را به چالش عقیدتی و نظامی و سیاسی کشید چراکه این یک قانون لاینقییر است که زمانی که یک فراکسیون به صورت غیر اصولی از یک جریان جدا می‌شود، همیشه دشمن عمده فراکسیون انشعاب کرده همان تشکیلات

پس تقوی عبارت است از نقد خویشتن به دست خویشتن و امر به معروف و نهی از منکر هم عبارت است از نقد حکومت و جامعه و دیگران برای ساختن اجتماع بهتر. طبیعی است که هرگز بدون این سلاح نقد، امکان رفتن و حرکت نه برای فرد وجود دارد و نه برای جمع و تشکیلات و جامعه و در همین رابطه است که در قرآن بیش از هر امری توجه به این موضوع شده است. البته تفکیک موضوع نقد به دو مؤلفه نقد خویشتن و نقد جامعه کشیدن یک دیوار چین بین این دو موضوع نیست بلکه بالعکس این تفکیک موضوع جهت تبیین مراحل ارزشی موضوع است. به این ترتیب که در دیسکورس قرآن امکان نقد اجتماع و نقد حکومت و نقد تشکیلات و جمع زمانی برای فرد یا افرادی وجود دارد که آن افراد توانائی نقد خود را پیدا کرده باشند و به مرحله تقوی و متقی رسیده باشند، چرا که از نظر قرآن:

ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

به عبارت دیگر از نظر قرآن یکی از فونکسیون‌ها و آفت‌های نقد اجتماعی و نقد سیاسی و نقد دیگران این است که انسان از نقد خودش بی خبر می‌شود و یا اگر بخواهیم به زبان علمی سخن بگوئیم باید بگوئیم که یکی از عوامل الیناسیون انسانی و فردی انسان، نقد دیگران است، چراکه اگر پیوسته عادت به دیدن عیب دیگران کردیم از دیدن عیب خود محروم می‌شویم و در همین رابطه است که در سوره عبس قرآن پس از اینکه پیامبر اسلام در آن جلسه معروف جهت دعوت به اسلام سران مکه با عتبه بن ربیع و ابا جهل بن هشام و عباس بن عبدالمطلب و ابی و امیه و پسران خلف جلسه داشت، عبدالله بن ام مکتوم آن مستضعف کور بیدار دل از دور با صدای بلند پیامبر را صدا می‌کرد که «یا رسول الله علمنی مما علمک الله - ای پیامبر خدا مرا بیاموز آنچه که خدا تو را آموخت» پیامبر در برابر آن اشراف جلسه، بی اعتنا نسبت به این خواسته عبدالله بن ام مکتوم شد و اینجا بود که خدای محمد، بر سر محمد فریاد زد و او را با زبان وحی برای همیشه به نقد می‌کشد تا محمد در عرصه نقد از دیگران، از نقد خود غافل نشود:

«عَبَسَ وَتَوَلَّى - أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى - وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَرْكَبُ - أَوْ يَدَّكُرُ فَنَتَفَعَهُ الذُّكْرَى - أَمَّا مَنْ اسْتَعْتَى - فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى - وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَرْكَبُ - وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى - وَهُوَ يَخْشَى - فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى - (محمد در برابر اشراف قریش در بازتاب فریاد بنده محروم من عبد الله بن ام مکتوم) چهره در هم کشید و روی از بنده محبوب من بر گرداند - بخاطر اینکه آن کور به او روی آورد - (ای محمد) تو چه می‌دانی که این بنده محروم من در عرصه حرکت تو بیش از همه این اشراف خود را پاک کند و برتر آید - (ای محمد تو چه می‌دانی) که این پیام من تنها برای این بنده سودبخش افتد و برای آنها زبان آور گردد - (ای محمد) در این راه بر اینهایی که بی نیازند و سیر دل‌اند دل مبند - به آنهایی رو بیاور که با انتخاب و آگاهی به طرف تو می‌آیند و در راه حرکت تو مبارزه می‌کنند - چرا تو با بی اعتنائی از کسی که محروم است و با آگاهی به سوی تو روی می‌آورد، روی بر می‌گردانی» (آیات ۱ الی ۱۰ - سوره عبس)

بنابراین:

۱ - از دیدگاه قرآن نقد خود همان تقوی می‌باشد که بستر ساز پذیرش هدایت در انسان است.

۲ - امر به معروف و نهی از منکر از نظرگاه قرآن، نقد دیگران و نقد جامعه و مردم و نقد حاکمیت می‌باشد.

۳ - نقد دیگران یا نقد جامعه و حاکمیت یا امر به معروف و نهی از منکر از نظر گاه قرآن نباید در طول تقوی یا نقد خویشتن قرار گیرد، بلکه باید در عرض تقوی یا نقد خویشتن باشد. به عبارت دیگر تنها هنگامی امکان تحقق و نیل به تقوی برای فرد ممکن می‌شود که فرد بتواند در بستر نقد

## سوره علق تبیین نو از جهان نو

قسمت دوم

پیامبر اسلام در آیه اول امر به خواندن یا «تبیین جدیدی از جهان بر پایه توحید ربوبیت» شد، که بعد از آن سریعاً موضوع تبیین انسان توسط وحی در دستور کار پیامبر اسلام قرار می‌گیرد «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَلَقٍ». در خصوص این آیه بین مفسرین اختلاف وجود دارد، چراکه بعضی مثل علامه طباطبائی معتقد است که؛ الف و لام در «الْإِنْسَانُ» الف و لام جنس است و بنابراین آیه می‌خواهد جنس انسان در رحم مادر را تشریح کند که از خون بسته خلق می‌شود، اما بعضی دیگر مثل مرحوم طالقانی در تفسیر پرتوی از قرآن معتقد است که؛ الف و لام در «الْإِنْسَانُ» به معنی الف و لام - جنس- نیست و معنی «علق» هم بر عکس آنچه که علامه طباطبائی می‌گوید خون بسته نیست، از نظر طالقانی معنی «علق» به خون بسته سندیت علمی و سندیت لغوی ندارد، مرحوم طالقانی الف و لام «الْإِنْسَانُ» را در این آیه به الف و لام «نوع» تعبیر می‌کند و معتقد است که «علقه» همان حیوان زالو شکل می‌باشد - نه خون بسته- که تفسیر آن برای انسان نوعی اشاره به همان حیوان تک سلولی اولیه دارد اما در دیدگاه علامه طباطبائی تفسیر به انسان جنسی می‌شود که اشاره به همان اسپرماتوزوئید یا سلول نرینه می‌کند. به هر حال آنچه از دیدگاه این مفسرین در خصوص تفسیر این آیه فهمیده می‌شود؛ هر دو دیدگاه با عینک انطباقی این آیه را تفسیر می‌کنند، آن‌ها معتقدند که در این آیه؛ «از کیفیت خلقت جنس انسان از طریق تناسل» صحبت شده است<sup>۱</sup> و یا می‌گویند که؛ کیفیت خلقت نوع انسان از طریق تکامل حاصل می‌شود<sup>۲</sup> که در هر حال فرقی در بینش آن‌ها ندارد، ولی اگر با عینک تطبیقی به این آیه نگاه کنیم موضوع عوض می‌شود! چراکه تکرار فعل «خلق» در این آیه آن هم به صورت مطلق و تصریح آن با ذکر کلمه «انسان» دلالت بر یک موضوع جدیدی می‌کند که برای فهم آن باید به جایگاه لغت انسان در دیسکورس قرآن توجه شود که در کنار دو لغت - آدم و بشر- هر جا که قرآن از اصطلاح بشر استفاده می‌کند<sup>۳</sup> اشاره به وجود فیزیکی و بیولوژی و بعد فیزیکی یا حیوانی انسان دارد، اما در جایی که قرآن از کلمه انسان استفاده می‌کند این امر دلالت بر «ماهیت یا شدن دیالکتیکی» انسان می‌کند (نه وجود فیزیکی او) چراکه از نظر قرآن «شدن و صیوروت و تکامل» انسان فراتر از دیگر حیوانات است به این ترتیب که تمام حیوانات و از جمله بشر «تکامل وجودی» دارند، اما انسان پس از آن که طی تکامل وجودی بشری خود به مرحله انسان وارد شد «تکامل در ماهیت و در بستر شدن دیالکتیکی» را آغاز کرد<sup>۴</sup>.

۱. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان جلد بیستم با ترجمه فارسی صفحه ۵۴۸ سطر ۱۶.

۲. پرتوی از قرآن قسمت دوم جزء سی‌ام- صفحه ۱۷۸ سطر ۲۴.

۳. مثل آیه ۵۴ - سوره فرقان «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا» و آیه ۱۰ سوره ابراهیم و آیه ۱۱۰ سوره کهف و آیه ۳ سوره انبیا و آیه ۲۴ سوره مؤمنون و آیه ۱۵ سوره یس و آیه ۶ سوره فصلت و آیه ۵۱ سوره شوری و...

۴. آنچنان که معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید؛ «پدیده دیالکتیکی روشن‌تر از آدم وجود ندارد انسان یک موجود فیکس نیست، حیوان نیست، انسان شدنی است که در او روح خدا به عنوان عالی‌ترین ارزش‌ها با عنصر ایلیمی به عنوان دانی‌ترین بی ارزش‌ها جمع شده است»، قرآن در اینجا تضاد در انسان را مطرح می‌کند در احسن تقویم و در اسفل ساقین! انسان بالاتر از حیوان اما پست‌تر از حیوان نیز هست. برای این که می‌تواند خیانت بکند، گناه بکند و فساد و کثافت و حقارت را به اوج برساند انسان واقعی همان است که انسان طبیعت و فطرت است یعنی همان که

اولیه او می‌شود که در این رابطه باز می‌توانیم به جریان مارکسیست شده مجاهدین در سال ۵۴ - ۵۵ هم مثال بزنیم، چراکه از آنجائیکه این فراکسیون مارکسیست شده درون تشکیلات مجاهدین خلق - به رهبری تقی شهرام و بهرام آرام - می‌خواستند به صورت غیر اصولی عقیده و اندیشه خود را بر اکثریت تشکیلاتی تحمیل نمایند به جای اینکه به صورت طبیعی از تشکیلات جدا بشوند و با انتخاب تشکیلات جدیدی از طریق مبارزه تئوریک بین تشکیلاتی به حرکت خود ادامه بدهند، دست به کودتای نظامی زدند و با کشتن مجید شریف و مرتضی لباف و... کوشیدند تا رهبری اقلیت خود را بر اکثریت تشکیلات تثبیت نمایند.

۱۱ - بنابراین در یک حرکت جمعی که استراتژی آنها بر حرکت نقادانه استوار می‌باشد حرکت نقادانه باید در دو عرصه برونی و عرصه درونی تقسیم بشود که عرصه درونی حرکت نقادانه مربوط به حرکت درون تشکیلاتی می‌باشد و عرصه برونی نقادانه مربوط به نقد مردم و جنبش و حاکمیت است.

۱۲ - تا زمانی که برخورد‌های نقادانه مبنای تئوریک و علمی پیدا نکنند علاوه بر ناپایداری، احتمال هیستریک شدن آنها وجود دارد. بنابراین جهت برخورد ریشه‌انی در عرصه نقد باید تلاش کنیم تا با تئوریزه کردن مبنای نقد، شرایط جهت حل علمی مشکلات فراهم بکنیم.

۱۳ - نقد برونی حاکمیت باید در عرصه سه مؤلفه نقد قدرت و نقد معرفت و نقد ثروت انجام بگیرد. برخورد مکانیکی حرکت نقادانه با حاکمیت، باعث افراط‌گرایی یا تقریب‌گرایی در شعار می‌شود. البته آرایش شعار در حرکت نقادانه با حاکمیت تناقضی با این امر ندارد، برای نمونه دکتر محمد مصدق در برهه‌انی از زمان که شعارش «ملی کردن نفت و خلع ید شرکت نفت انگلیس - ایران» بود گرچه در راه آزادی و دموکراسی تلاش می‌کرد و به نفعی استثمار طبقه محروم اعتقاد داشت ولی هرگز تا قبل از ملی شدن صنعت نفت ایران شعار آزادی‌خواهانه خود و اینکه «شاه باید سلطنت کند، نه حکومت» عمده نکرد و به این دلیل بود که دکتر محمد مصدق توانست هم بنیانگذار مبارزه رهانی‌بخش خلق‌های محروم از بعد از جنگ جهانی دوم بشود و هم بنیانگذار مبارزه آزادی‌خواهانه خلق‌های محروم در همین زمان بشود.

۱۴ - نقد قدرت‌های امپریالیستی در عرصه نظام بین‌المللی نباید به صورت مکانیکی انجام بگیرد بلکه بالعکس، باید در کانتکس همین حرکت نقادانه حاکمیت در چارچوب نقد قدرت و نقد ثروت و نقد معرفت به انجام برسد.

۱۵ - نقد جنبش‌های منطقه‌انی و جهانی طبقه کارگر و خلق‌های محروم در مبارزه رهانی‌بخش خود باید در چارچوب همان نقد جنبش و مردم به انجام برسد تا بتواند در خدمت باروری تئوری آنها در آید. ●

ادامه دارد

وب سایت:

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

تلفن های تماس:

۰۰ ۳۲ ۴۸ ۶۱۱ ۰۳ ۰۸

۰۰۱ ۹۱۴ ۷۱۲ ۸۱ ۸۳

بنابراین از نظر قرآن یک زمانی سخن از تکامل طبیعی یا وجود انسان می‌باشد که در آنجا از واژه بشر استفاده می‌شود اما زمانی که صحبت بر سر تکامل ماهیت انسان است، انسان از نظر قرآن یک پدیده دیالکتیکی می‌شود که در بستر اختیار خود ماهیت خود را می‌سازد، حال با توجه به این مهم می‌توانیم به تفسیر آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» بپردازیم.

پیامبر در آیه اول امر به قرائت جهان عینی توسط تبیین نوینی از جهان شد و در ادامه موظف می‌شود تا - تبیین جهان را به تبیین انسان بر پایه توحید ربوبیت- ادامه دهد و علت این که در این آیه از لغت «علق» استفاده می‌کند، و چنان که اصحاب لغت می‌گویند؛ «علق» به معنی آویختن و آویختگی است، چراکه رابطه ماهیت و وجود انسان بر عکس دیگر موجودات که در شدن و صیرورت دارای - تقدم ماهیت بر وجود- می‌باشند، اما انسان وجودی مقدم بر ماهیت دارد که این ماهیت او در بستر «دیالکتیک وجودی» تحقق پیدا می‌کند و از آنجا که آیشخور و خواستگاه این ماهیت متاخر انسان همان وجود دیالکتیکی انسان می‌باشد لذا رابطه ماهیت و وجود در پیروسی شکل‌گیری (ماهیت) انسان به معنی رابطه آویختن و آویختگی است که به موازات صیرورت و شکل‌گیری ماهیت انسان این آویختگی به آزادی می‌رسد و انسان می‌تواند رفته رفته از وابستگی به وجود دیالکتیکی طبیعی خودش رهایی پیدا کند.

مثنوی- دفتر چهارم صفحه ۲۳۹ سطر ۳۹؛

در حدیث آمد که یزدان مجید	خلق عالم را سه گونه آفرید
یک گروه را جمله عقل و علم وجود	آن فرشته است و نداند جز سجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوا	نور مطلق زنده از عشق خدا
یک گروه دیگر از دانش تهی	همچو حیوان از علف در فربهی
او نبیند جز که اصطبل و علف	از شقاوت غافل است و از شرف
این سوم هست آدمی زاد و بشر	از فرشته نیمی و نیمی زخر
نیم خر خود مایل سفلی بود	نیم دیگر مایل علوی شود
تا کدامین غالب آید در نبرد	زین دو گانه تا کدامین برد نرد
عقل اگر غالب شود پس شد فزون	از ملانک این بشر در آزمون
شهوت از غالب شود پس کمتر است	از بهائم این بشر زان کابتر است
آن دو قوم اسوده از جنگ و حراب	وین بشر با دو مخالف در عذاب

مثنوی دفتر اول صفحه ۷۴ سطر ۱۰:

بنده شهوت به تر نزدیک حق	از غلام و بندگان مسترق
کاین به یک لفظی شود از خواجه حر	وان زید شیرین و میرد سخت مر
بنده شهوت ندارد خود خلاص	جز به فضل ایزد و انعام خاص
در چهی افتاد کان را غور نیست	وان گناه اوست جبر و جور نیست
در چهی انداخت او خود را که من	در خور قعرش نمی‌بام رسن

مثنوی دفتر پنجم صفحه ۳۳۹ سطر ۱۱؛

هیچ محتاج می‌گلگون نه ای	ترک کن گلگونه تو گلگونه‌ائی
ای رخ گلگونه‌ها شمس الضحی	ای گدای رنگ تو گلگونه‌ها
باده اندر خم همی جوشد نهان	زاشتیاق روی تو جوشد چنان

خلق شده است که خدا همو را در همان ابعاد مختلفش آفریده و ستوده: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (آیه ۴ - سوره التین) و هر عاملی که کمترین تعطیل یا تغییری در یکی از خصوصیات فطری و طبیعی او بدهد انسان را از ماهیت راستین آن بیگانه کرده است این که در اسلام کمترین تغییر در شکل طبیعی و حتی ظاهری را به عنوان نقض خلقت تلقی می‌کند و به شدت منع می‌نماید. (مجموعه آثار ۲۳ ص ۲۸۲ و جلد ۱۶ ص ۲۷۱).

ای همه دریا چه خواهی کردم	وی همه هستی چه می‌جوئی عدم
ای مه تابان چه خواهی کرد گرد	ای که خور در پیش رویت روی زرد
تو خوشی و خوب و کان هر خوشی	پس چرا خود منت باده کنشی
تاج کرمناست بر فرق سرت	طوق اعطیناک اویز برت
جوهر است انسان و چرخ او را	عرض جمله فرع و سایه‌اند و تو غرض
علم جوئی از کتب‌های فسوس	ذوق جوئی تو زحلوای فسوس
ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش	چون چینی خوشی را ارزان مفروش
خدمتت بر جمله هستی مفترض	جوهری چون عجز دارد با عرض
بحر علمی در نمی‌پنهان شده	در سه گز تن عالی پنهان شده
می‌چه باشد با جماع و با سماع	تا تو جوئی زان نشاط و انتفاع
آفتاب از ذره کی شد وام خواه	زهره از ای خمیره کی شد جام خواه
جان بی کیفی شده محبوس کیف	آفتابی حبس عقده اینت حیف

در آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» به پیامبر امر شد تا در «راستای تبیین جهان که بر پایه توحید ربوبیت است به تبیین انسان بر پایه خلقت ماهیت او و بر بستر وجود که صورت آویختگی نسبت به آن دارد» بپردازد. «أَفَرَأَى وَرَبِّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» - بخوان و پروردگارت کریمتر است- همان که با قلم بیاموخت- بیاموخت انسان را آنچه که نمی‌دانست. پس از این که در آیه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» به تبیین شکل‌گیری ماهیت انسان بعد از وجود پرداخت بعد از آن به چگونگی تکوین ماهیت انسان می‌پردازد، که در این رابطه با تکرار فعل «خلق و اقرء» و صفت مضاعف و موصوف «رَبِّكَ الْأَكْرَمُ» مراتب تکمیل خلق و قرائت و ربوبیت را نشان می‌دهد و صفت «الْأَكْرَمُ» در اینجا افزایش ربوبیت خداوند در مرحله پیوند دادن رشد ماهیت انسان با علم و قلم را نشان می‌دهد. بنابراین آیه «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» صفت «رَبِّكَ الْأَكْرَمُ» می‌باشد و آیه «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» بیان تکمیلی علم با «القلم» می‌باشد و حرف باء در «بالقلم» سببیت را می‌رساند. گرچه در سه آیه اول و دوم و سوم پیامبر اسلام مخاطب بود اما از آیه چهارم به بعد و با عمومیت دادن موضوع - آموزش و تعلیم و علم- جنس انسان را مخاطب قرار می‌دهد و یکی از خود ویژگی‌های دیسکورس قرآن موضوع تغییر مخاطب در بیان است که ما در هیچ کتابی (نه کتاب آسمانی و نه کتاب زمینی دیگری) غیر از قرآن نمی‌بینیم که به صورت سیال و دائم مخاطب خود را عوض کند، خود ویژگی تغییر مخاطب در دیسکورس قرآن دارای اهمیت است به طوری که بعضی مفسرین معجزه قرآن را به دلیل همین پتانسیل قرآن در تغییر مخاطب می‌دانند و همین هنر دیسکورس قرآن است که باعث می‌گردد گاهی حتی در یک آیه مخاطب را سه بار عوض کند مثلاً مخاطب از پیامبر اسلام به انسان و بعد از آن به کسانی که ایمان آوردند و... تغییر پیدا می‌کند، به هر حال توان تغییر مخاطب در قرآن یکی از عوامل دینامیسم آن محسوب می‌شود و عاملی است که با تاریخی شدن این متن در عرصه زمان می‌تواند پیوسته مخاطب واقعی خود را پیدا کند. در این دو آیه قرآن مخاطب خود را از پیامبر اسلام به سمت کل انسان تعمیم می‌دهد تا رابطه علم و آموزش را با بعد سیال انسانی که همان ماهیت انسان می‌باشد، تبیین نماید و این حقیقت را مطرح کند که (برعکس بعد وجودی انسان که بستر طبیعی و حیوانی دارد) بعد درونی انسان یا ماهیت انسان بر بستر آموزش و در کانتکس علم و قلم قرار دارد

۵. که خود این موضوع به وضوح می‌رساند که قرآن و پیامبر اسلام از همان آغاز شروع بعثت خود با قرار دادن دو منبع علم و قلم در کنار وحی به عنوان منابع آموزش و شناخت انسان بزرگترین انفجار دوران ساز را در قرن ششم میلادی بوجود آورده است و با طرح علم و قلم برای اولین بار - در کنار عامل بیرونی و وحی نبوی جهت هدایت‌گری انسان- بر عامل درونی خود او با علم و قلم به عنوان عوامل دیگر هدایت کننده انسان، مهر ثانید زده و آن را به اندازه عامل وحی نبوی ارزش و اهمیت داده است!



و توسط علم و قلم و آموزش است که انسان می‌تواند به اعتلای بعد درونی بپردازد. آن چنان که معلم مان شریعتی در این رابطه می‌گوید؛ «بخوان و خداوند گرامی‌تر است که با قلم تعلیم داد- که در نخستین پیام سه مسئله در کنار هم طرح شده است به عنوان انتخاب سه صفت از میان صفات بزرگ خدا؛ آفریدن- آفرینش انسان- آموزش انسان «علق» عنصر اولیه خلقت انسان و بی درنگ «قلم» عنصر اولیه تعلیم و هم ردیفی آفرینش و آموزش آموختن، و بی درنگ پس از آفریده شدن خدا آفریدگار و سپس آموزگار، اما شگفت‌آورتر از آن اول آفریدگاری خدا وصف شده است و سپس آموزگاری او، ولی این تقدم بر حسب تقدم زمانی است اما از نظر ارزش - آموزگاری خدا بر آفریدگاری او- مقدم است» (مجموعه آثار ۲۸ ص ۵۰۸).

بنابراین در این آیات؛ «أَفْرَأُ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» دلالت بر این امر می‌کند که مبنای آفرینش «ماهیت انسان» برعکس خلقت وجود که بر آفرینش خداوند قرار دارد، بر آموزش و قلم استوار می‌باشد. باز در همین رابطه معلم شریعتی می‌گوید که؛ انسان تنها موجودی است که هیچ گاه آن چنان که باید باشد نیست حتی اگر به آنجائی برسد که می‌باید می‌بود، زیرا در آن حالت باز آن چنان که باید باشد نیست و به میزانی که انسان به ایده‌آلش می‌رسد فاصله آنچه هست و آنچه باید باشد برایش بیشتر می‌شود و این است که می‌گویند انسان یک موجود بی نهایت است- انسان عبارت است از موجودی که از جمع دیالکتیکی دو نقیض ساخته شده است- دارای اراده است همچون خداوند در عالم نه به اندازه او یا مثل او- همچنین صاحب امانتی است که از خداوند پذیرفته و انحصار آن را او دارا است و از اینجا مسئولیت یا تعهد انسانی استنباط می‌شود، یعنی انسان هم سر نوشت خودش را می‌سازد و هم سر نوشت طبقه‌اش و هم جامعه و تاریخ و طبیعت- انسان یک موجود مهاجر است میان منهای بی نهایت تا به اضافه بی نهایت و این راه که جولانگاه تکامل انسان می‌باشد نامش مذهب است (مجموعه آثار ۱۱ صفحه ۱۴۲ و ۱۳۰).

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ - أُن رَّاهَ اسْتَعْتَى - إِنَّ إِلِيَّ رَجْعِي - چنين نيست مسلماً انسان طغيان می‌کند- همین که خود را بی نیاز ببیند- همانا بازگشت همه بسوی پروردگار تو می‌باشد.» کلمه راه از مصدر رای است نه روئیت، و مفعول فاعل راه همان انسانی می‌باشد که در دو آیه فوق از آن صحبت کرد که - انسان با الف و لام جنس- را در این جا عمومیت داده است لذا این آیه می‌خواهد به بیان یک اصل در خود ویژگی‌های انسان بپردازد و آن اصل توان گناه و طغيان است یعنی همان اصلی که حافظ نیز از آن یاد کرده است؛

جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد	ما را چگونه زبید دعوی بی گناهی
می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب	بهرتر زطاعتی که ز روی ربا کنند
دیده بد بین بیوشان ای کریم عیب پوش	زین دلبری‌ها که من در کنج خلوت می‌کنم
در کارگاه هستی از کفر چاره‌انی نیست	آتش کرا بسوزد گهر بولهب نباشد
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود	آدم آورد در این دیر خراب آبادم
پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت	نا خلف باشم اگر من بجوئی نفروشم
دیده دریا کنم صبر به صحرا فکنم	و اندرین کار دل خویش به دریا فکنم
از دل تنگ گنه کار بر آرم آهی	کاتش اندر گنه آدم و حوا فکنم

در همین رابطه شریعتی می‌گوید؛ «انسان بالقوه یک پدیده مافوق است اما بالفعل یک پدیده مادی و خاکی و بیولوژیک است. سرشت نخستین انسان در قرآن نه تنها یک سرشت مادی است بلکه یک مادیت پست است (تراب و طین و...) یعنی هم از نظر واقعیت خاک است و هم از نظر ارزش پست «...صَلْصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ» (سوره الحجر - آیه ۳۳) اما بالقوه می‌تواند تا سرحد یک علت مستقل از قوانین مادی و تا مرحله استخدام کننده جبر طبیعت و وراثت و تاریخ و جامعه و تدبیر کننده جهان مادی یعنی خدائی کردن بر هستی نیز بالا رود و این مسیر علمی را از خاک تا خدا طی کند»

(مجموعه آثار جلد ۲ صفحه ۱۳۵).

طرح موضوع «توان انتخاب و طغیان و عصیان توسط انسان به معنای عام بعد از تبیین ماهیت انسان و جداسازی آن با وجود انسان و استوار کردن عرصه تعالی ماهیت انسان بر بستر علم و قلم» خود به خود ذهن ما را به طرف داستان ملائکه و خلقت انسان سوق می‌دهد. به طور مثال در سوره بقره آیات ۳۰ تا ۳۸ می‌خوانیم که؛ «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ - وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ - قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ- وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ - وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ - فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ - فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ - قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فِيمَا يَاأَيُّهَا مَنِي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ - و چون پروردگارت به ملائکه گفت؛ من می‌خواهم در زمین جانشینی بیافرینم، گفتند؛ در آنجا مخلوقی پدید می‌آوری که تباهی کند و خون‌ها بریزد؟ با این که ما تو را به پاکی می‌سنائیم و تقدیس می‌کنیم؟ خداوند گفت؛ من چیزها می‌دانم که شما نمی‌دانید- و خداوند همه نام‌ها را به آدم بیاموخت پس از آن همه آنان را به ملائکه عرضه کرد و گفت اگر راست می‌گویند مرا از نام این‌ها خبر دهید؟ گفتند؛ تو را تنزیه می‌کنیم، ما دانشی جز آنچه تو به ما آموخته ای نداریم که دانای فرزانه تویی، پس خداوند گفت؛ ای آدم ملائکه را از نام ایشان آگاه کن و چون از نام آن‌ها آگاهشان کرد گفت؛ مگر به شما نگفتم که من اسرار آسمان‌ها و زمین را می‌دانم و آنچه را شما آشکار کرده آید و آنچه را پنهان می‌داشتید می‌دانم؟ و گفتیم ای آدم تو و همسرت در بهشت آرام گیرید و از آن به فراوانی از هر جا که خواستید بخورید و نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد- و شیطان ایشان را از نعمت بهشت بیانداخت و از آن زندگی آسوده که داشتند بیرونشان کرد. گفتیم؛ با همین وضع که دشمن یکدیگر هستند پائین روید که تا مدتی در زمین قرار گاه و بهره دارید- پس آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت و خدا او را بخشید که وی بخشنده و رحیم است، گفتیم؛ همگی از بهشت پائین روید، اگر هدایتی از من به سوی شما آمد و البته خواهد آمد، آن‌ها که هدایت مرا پیروی کنند نه بیمی دارند و نه اندوهگین شوند.» این آیات مقدمه فهم آیات (۴ تا ۸ از سوره علق) می‌باشد و بدون فهم آن آیات امکان درک از سوره علق وجود ندارد، ما می‌کوشیم جهت اینکه تفسیر آیات ۳۰ تا ۳۸ بقره طولانی نشود به ذکر تفسیر این آیات از قلم معلم مان شریعتی بپردازیم؛ «این یک حقیقت است که به صورت این حکایت آمده است. دارد فلسفه ای را به صورت قصه می‌گوید. این حرف‌ها اصلاً معنی ندارد که مشورت کند و آن‌ها اعتراض کنند و رای بگیرند. یک حقیقت فلسفی و فلسفه انسان شناسی را به صورت قصه در آورده است خیلی هم عالی. می‌گوید که؛ اول خدا اعلام می‌کند که می‌خواهم در زمین خلیفه ای برای خود بسازم. صحبت دیگری نیست فرشتگان می‌گویند؛ می‌خواهی کاری کنی که در زمین فساد و خونریزی به وجود بیاید؟ خدا اعتراض فرشتگان را نفی و رد نمی‌کند که نخیر این کار را نخواهد کرد می‌گوید؛ من چیزی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. نمی‌گوید که فساد و خونریزی نمی‌کند. فرشتگان راست گفته‌اند و تنها انسان است که خونریزی می‌کند تنها انسان است که گناه می‌کند. حیوان که گناه نمی‌کند حیوان همانطور که ساخته شده عمل می‌کند. فقط انسان است

۶ که در آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره بقره و ۱۱ تا ۲۷ سوره اعراف و ۶۱ تا ۶۵ سوره اسری و ۵۰ سوره کهف و ۱۱۶ تا ۱۲۳ سوره طه مطرح شده است.

که می‌تواند نگاه بکند. به قول هایدگر؛ انسان تنها فرشته ای است که دستش به خون آلوده است، بنابراین آن‌ها حق داشتند یکی از تعریف‌های انسان این است که؛ انسان هم خلیفه خداست و هم خونریز و گناهکار است. این هر دو درست است و واقعیت دارد و می‌بینیم که هست» (مجموعه آثار ۲۸ صفحه ۶۰۰).

بنابراین برای فهم سه آیه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّا كَرِيمٌ - إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» باید این سه آیه را در پیوند با آیات چهارگانه «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - أَفَرَأَىٰ الرَّبُّكَ الْأَكْرَمُ - الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» قرار بدهیم و در پیوند با هم تفسیر بکنیم، چراکه چهار آیه اول به طرح یک بعد انسان می‌پردازند و سه آیه دوم بعد دیگر انسان را مطرح می‌کند. بعد اول انسان که چهار آیه اول مطرح می‌کند همان بعد علم آموزی و خودآگاه شدن انسان توسط «قلم و علم و وحی و هدایت‌گری» می‌باشد در صورتی که بعد دوم انسان که در سه آیه دوم مطرح می‌شود ویژگی «قدرت انتخاب و توان عصیان و استعداد گناه کردن و سرکشی» انسان می‌باشد، آن چنان که فوقا در آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره بقره دیدیم خداوند این بعد انسان را نفی نمی‌کند و خود را خالق این پتانسیل انسان می‌داند ولی آنچه مهم است آن که قرآن مطرح می‌کند که انسان بر پایه آن علم و قلم و آگاهی اول توان این را پیدا می‌کند که به طرف ما برگردد. بنا براین مطابق این آیات (آیه ۳ تا ۹ - سوره علق) باید گفت که خداوند خالق این انسان و جامعه و تاریخ دیالکتیکی می‌باشد و از نگاه خداوند تمامی عظمت انسان و جامعه انسانی و تاریخ در وجود دیالکتیک و تضادی است که بر آن عناصر حاکم است و گر نه آنچنان که در قرآن<sup>۶</sup> آمده؛ خداوند اگر می‌خواست - به جای انسان و جامعه و تاریخ مبتنی بر تضاد و دیالکتیک- می‌توانست شما را از یک جامعه و افراد یک دست بی‌آفریند، ولی انسان و جامعه و تاریخ اگر غیر تضادمند و غیر دیالکتیکی باشد ارزش‌آفرین و تکامل‌پذیر نخواهد بود!<sup>۷</sup>

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ - عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ - أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ - أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ - أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ - أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ - كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ - نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ - فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ - سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ - كَلَّا لَا تَطَّعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ - آیا دیدی آن کسی که باز می‌دارد؟ بندهائی را که به خدا روی آورده است- آیا دیدی آن کسی که بر هدایت استوار است؟ یا به تقوا امر می‌نماید- آیا دیدی آن کسی که تکذیب نمود و روی گردانید؟ آیا نمی‌داند که خداوند می‌بیند؟ نه چنین نیست اگر باز نایستد او را با پیشانی‌اش گرفته می‌کشانیم و به تیرگی می‌افکنیم- همان پیشانی دروغگوی خطا کارش را- آنگه او اهل مجلس خود را صدا بزند- ما به زودی آن نگهبانان را می‌خوانیم- نه تو او را اطاعت مکن و سجد کن و خود را نزدیک گردان.» قرآن در ۸ آیه فوق اصول تئوریک در مورد موضوعات زیر ارائه می‌دهد که عبارت است از؛

- ۱ - لزوم تبیین یا قرائتی جدید از جهان بر محوریت الله توسط پیامبر اسلام.
- ۲ - تبیین جدید از انسان تضادمند و دیالکتیکی که بر پایه اختیار می‌تواند ماهیت خودش را بسازد.
- ۳ - تبیین بستر رشد انسان دیالکتیکی و تضادمند که «علم و قلم» یا همان آموزش می‌باشد.
- ۴ - ساختار وجودی انسان دو بعدی و بر پایه جدائی بعد وجودی انسان از بعد ماهیتی آن است، بعد وجودی انسان همان بعد طبیعی و حیوانی انسان می‌باشد، در صورتی که بعد درونی انسان همان ماهیت انسان می‌باشد، که ۷ آیات ۴۸ سوره مائده و ۱۹ یونس و ۱۱۸ هود و ۹۳ نحل و ۸ شوری و ۳۳ زخرف.

۸. «...وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ...» اگر خداوند می‌خواست شما را یک امت و جامعه یک دست و واحد می‌گردانید و لیکن شما را تضادمند آفریدیم تا بی‌آزماییم شما را در آن نعمت‌هایی که به شما داده‌ایم، پس در امر خیرات از یک دیگر سبقت بگیرید بازگشت همه شما به سوی خداوند می‌باشد». (سوره مائده - آیه ۴۸)

بر بستر آموزش علم و قلم شکل می‌گیرد.

۵ - دیالکتیکی یا تضادمند بودن انسان و جامعه و تاریخ لازمه خلقت و تکامل وجود می‌باشد.

از طرف دیگر قرآن برای آن که صرفاً موضوع را تئوریک مطرح نکرده باشد، از آیه ۹ به بعد به ذکر مثال‌هایی می‌پردازد تا بحث تئوریک آیات ۱ تا ۸ را صورت عینی بخشد.

اما قبل از این که وارد تشریح مثال‌ها بشویم نکته‌ای که باید به آن توجه کنیم موضوع «صلاه» از نظر قرآن است. آن چنان که تمام مفسرین تا کنون نقل کرده‌اند صلاه تنها به معنای نماز نیست، و البته تنها یکی از مصداق‌های صلاه نماز یومیه می‌باشد، کلمه نماز نام ترکی است و نه عربی، «صلاه» از نظر قرآن به معنای روی آوردن به خداوند است. در قرآن «صلاه» در برابر «تولی» یعنی پشت کردن آمده است به عبارت دیگر در قرآن صلاه در برابر تارک صلاه نیامده است! بلکه در برابر تولی که به معنای پشت کردن است آمده است، پس صلاه به معنای روی آوردن است، در صورتی که تولی به معنای پشت کردن می‌باشد. از نظر قرآن تنها «صلاه» کار انسان نیست، بلکه خود خدا و ملائکه هم بر پیامبر «یصلون» هستند؛ «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (سوره احزاب - آیه ۵۶) هم چنین از نظر قرآن پرندگان هم صلاه می‌کنند؛ «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» - مگر نمی‌دانی که هرچه در آسمان‌ها و زمین هست با مرغان گشوده بال خدا را تسبیح می‌کنند همه تسبیح و صلاه خود را دانند و خدا داند که چه می‌کنند.» (آیه ۴۱ - سوره نور) بنابراین هرگز نباید صلاه در قرآن را منحصر به نماز خواندن کرد، بلکه باید آن را «روی آوردن به خدا» معنی کنیم. در رابطه با مثالی که در این سوره مطرح شده از دو لغت «صلاه و تولی» استفاده کرده است و خطاب به پیامبر می‌گوید که؛ آیا دیدی آن انسان طاعی را که به خاطر طغیانش آن بندهائی را که به خدا روی آورده است نهی می‌کند؟ آیا همین فرد طاعی که نهی کننده بنده روی آورده به خدا می‌باشد، اگر به جای طغیانش بر طریق هدایت و تقوی می‌بود و می‌دانست که خداوند او را دانما می‌بیند، به جای طغیان چه عملی را انتخاب می‌کرد؟ «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ» چرا نباید این فرد بداند که در همه احوالش خداوند او را می‌بیند «كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ - نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ» نه چنین است که این انسان طاعی فکر می‌کند که طغیان و قدرتش پایدار است و تکذیب و پشت کردنش به خداوند بدون پاسخ خواهد ماند، سوگند می‌خورم اگر دست از این اعمالش بر ندارد و به طغیان خود ادامه بدهد همین طغیان و خطاکاری ملکه نفسانی او خواهد شد و او را گرفتار ذلت خواهد کرد «فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ - سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ» در این زمان است که این طاعی که با پیشانی به زمین خورده است اعمال گذشته خودش به مانند پلیس سخت گیر به جان او خواهند افتاد «كَلَّا لَا تَطَّعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» قرآن در پایان این سوره پس از اینکه با ذکر یک مثال آینده انسان و جامعه را برای پیامبر روشن می‌کند و وضعیت آینده مقابله با پیامبر را مشخص می‌سازد، در نتیجه گیری و برای ارسال پیام از این سوره خطاب به پیامبر می‌گوید که؛ از اینگونه انسان‌ها دوری کن و ولایت و فرمان برداری آن‌ها را قبول مکن و با پروردگارت همراه شو تا به خداوند نزدیکتر بشوی. ●

والسلام

۹. کلمه نادى به معنای مجلس است که در اینجا دلالت به همنشین هایش می‌کند یعنی زمانی که آن طاعی توسط اعمال خود سقوط کرد و با پیشانی به زمین خورد و برای آن که دو باره از زمین بلند بشود، هم مجلسیان سابقش را به کمک فرا می‌خواند، آن‌ها نه تنها به کمک او نمی‌آیند بلکه تنه‌ایش می‌گذارند و می‌روند.

## خدا در انبیشه ما

قسمت دوم

۲ - **خدای سمعی، خدای بصری، خدای قلبی - انسان سمعی، انسان بصری، انسان قلبی:**

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ - و خداوند شما را از شکم‌های مادرانتان خارج کرد در حالی که هیچ معرفت و شناختی نداشتید و از بعد از خروج از شکم‌های مادرانتان بود که فرآیندهای شناخت سمعی و بصری و قلبی برای شما حاصل شد تا شاید شما شکر گزار آن گردید.» (سوره نحل - آیه ۷۸)

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ - ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ - ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ - او ست خدائی که هستی را نیکو آفرید و خلقت انسان را در گهواره تکامل وجود از خاک آغاز کرد و نسل انسان امروز را در گهواره تکامل تاریخ از ماء مهین شروع کرد و در بستر تکامل انسان بود که روح خدا تنها در انسان تاریخی دمیده شد و با تکوین این روح خدا در انسان که در گهواره تکامل وجود بود فرآیندهای سه گانه تاریخ معرفت شناسی انسان یعنی؛ انسان سمعی و انسان بصری و انسان قلبی شکل گرفت. اما قلبی از این انسان‌ها در عرصه معرفت شناسی سه گانه خود شکر گزار گردیدند.» (سوره سجده - آیات ۷ الی ۹)

«وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ - اوست خدائی که پدید آورد برای شما انسان‌ها سه فرآیند تاریخی معرفت سمعی و معرفت بصری و معرفت قلبی را در صورتی که تنها اقلیتی از انسان‌ها توانستند از این سه فرآیند تاریخی استفاده حقیقی و مناسب بکنند.» (سوره مومنون - آیه ۷۸)

«قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ - و اوست خدائی که پدید آورد شما را و در عرصه گهواره تکامل وجود سه فرآیند معرفتی سمعی و بصری و قلبی برای شما قرار داد که تنها قلبی از شما شکرگزار می‌باشید.» (سوره الملک - آیه ۲۳)

بنابراین انسان تاریخی از آغاز به موازات شکل گیری فرآیندهای معرفت شناسی از پشت آن عینک به تماشای خدا و جهان و انسان نشسته و بر پایه نگاه عینکی خدا و هستی و انسان را برای خود تبیین کرده است؛ لذا به این دلیل بود که در عرصه سه فرآیند فوق سه نوع خدای مختلف برای او حاصل شده است که این سه نوع خدا عبارتند از:

الف - **خدای سمعی؛** که یک خدائی می‌باشد غیر پرسونال با مشخصاتی خارج از کانتکس این وجود و تبیین شده در کانتکس روح و عقل غیر مادی که کارش سلطه بر وجود و به خصوص انسان است و دنیا و آخرت را به صورت مکانیکی آفریده تا انسان را به بند بکشد و تحت سلطه خود در آورد. در مرحله شناخت سمعی انسان برای همه پدیده‌های طبیعی به صورت جداگانه خدائی قائل است که این خدایان خود با هم در حال نزاع می‌باشند یعنی چنان که خدای باران وجود دارد، خدای رعد و خدای شب و خدای روز و خدای آفتاب و خدای خیر و خدای شر و ... نیز وجود دارد که هر کدام به صورت جداگانه بر انسان و زمین فرمانروائی می‌کنند و بر پایه خشم و رحمت این خدایان شرایط وجود تحقق پیدا می‌کند و وظیفه ما انسان‌ها جز تسلیم در برابر تصمیم این خدایان چیزی نیست، و هستی و انسان مانند یک پرنده اسیر در چنگال جبر این خدایان توتالی‌تر قرار دارد و کاری از ما جز تسلیم در برابر این خدایان بر نمی‌آید.

ب - **خدای بصری؛** که مرحله دوم خداشناسی انسان می‌باشد. خدائی است پرسونال که انسان بر پایه شناخت بصری که از خود پیدا کرده است بر صورت خود یک خدای پرسونال ولی قدرتمند ساخته است که تمامی خصوصیات که در خود و هم نوع خود می‌دیده برای آن خدا قائل بود، به طوری که مانند یک سلطان قدرتمند گاهی غضب می‌کند و یک زمانی ترحم می‌کند، یک وقت باد بی نیازی‌اش می‌وزد و توسط چنگال مغول نسل کشی می‌کند و زمان دیگری خرمشهر را از اشغال سپاه صدام آزاد می‌کند و یک زمان کوره‌های انسان سوز هیتلر برای انتقام خلق به راه می‌اندازد و در زمانی که کشتی تایتانیك در حال غرق شدن است یا آسمانخراش‌های دو قلو به دست بن لادن در حال منفجر شدن است یا سونامی اقیانوس آرام آسیای جنوب شرقی را در هم می‌نوردد و یا زمانی که در تابستان ۶۷ تیغ فتوای فقاقت در زندان‌های ایران نسل کشی به راه می‌اندازد و در سال ۸۸ ساطور شکنجه فتوای مطلقه فقه‌ای ایران در کهریزک‌های اوین و گورهدشت و ... دست به انسان کشی می‌زند، و ... به علت خستگی از صحنه غایب می‌شود و یا مانند خدای ارسطو که به صورت محرک اولیه - جهان را در آغاز وجود و خلقت به حرکت وا می‌دارد و بعد جهان متحرک را به حال خود رها می‌کند و بیکار و بازنشسته به تماشای یک طرفه جهان می‌پردازد. یا مانند خدای افلاطون به صورت روح در طبقه‌ای از وجود به صورت یک طرفه سلطنت می‌کند و یا مانند خدای نیوتن یک ساعت کوکی این جهان را برای یک بار کوک می‌کند و بعد از آن جهان و وجود را به حال خود رها می‌نماید و یا مانند خدای فقه‌ای حوزه بسان یک فقیه جلا در پایه فقه و قانون ارسالی پیامبرانش انسان را به بردگی عبادی و تکلیفی و قضائی می‌کشاند و جز تکلیف و تحقق فقه و شکنجه و عذاب و ذلت انسان توسط این فقه انتظاری از انسان و وجود ندارد و آن زمانی از انسان و وجود راضی هست که سلطنت اتوکراتیک و توتالی‌تر او بر انسان‌ها به صورت مطلق توسط ولی فقیه مطلقه فقه‌ای‌اش به انجام برسد انتظاری از خلقت وجود ندارد یا مانند خدای امام محمد غزالی بسان یک حیوان وحشی به جان انسان‌ها افتاده و هدفی از خلقت انسان و جهان جز شکنجه و عذاب انسان نداشته و ندارد و یا مانند خدای هگل که به صورت یک ایده و روح ناقص و ضعیف در هستی ظاهر می‌شود و در عرصه گاهواره خلقت پا به پای تکامل وجود رشد می‌کند و پا به پای انسان تکامل می‌کند و یا مانند یهوه خدای یهود در آسمان هفتم و فلک الافلاک تکیه زده و به صورت یک دیکتاتور بر انسان قدرت می‌راند و انسان را دلیل خودش می‌کند یا مانند خدای فویر باخ به صورت تجلی مادیت برونی یافتن تمامی ارزش‌های ذاتی انسان در می‌آید که انسان در بستر الهینه شدنش در پای همان ارزش‌های ذاتی خودش به خاک می‌افتد و ارزش‌های ذاتی خودش را به صورت خدا در می‌آورد و به پرستش آن می‌پردازد و با این عمل آن‌ها را نفی می‌کند.

ج - **خدای قلبی؛** که مرحله سوم خدا شناسی تاریخی انسان می‌باشد خداوندی است نه مانند خدای فقهی حوزه که بسان یک توتالی‌تر شکنجه گر و فقه پرور و فرمانروای مطلقه فقه‌ای که از طریق شکنجه و عذاب انسان‌ها تغذیه می‌کند، بلکه به شکل غیر پرسونال می‌باشد که می‌تواند چنین چهره ای داشته باشد:

خداوند به صورت عشق مطلق:

دیوان شمس- غزل ۲۲۱۹- صفحه ۸۳۲:

دوش دیوانه شدم عشق مرا دید و بگفت	آمدم نعره مزین جامه مدر هیچ مگو
گفتم ای عشق من از چیز دگر می‌ترسم	گفت آن چیز دگر نیست دگر هیچ مگو
من به گوش تو سخن‌های نهان خواهم گفت	سر به جنبان که بی جز به سر هیچ مگو
گفتم این روی فرشته ست عجب یا بشر است	گفت این غیر فرشته است و بشر هیچ مگوی
گفتم این چیست بگو زیر و زبر خواهم	گفت می‌باش چنین زیر و زبر هیچ مگو
گفت ای دل پدري کن نه که این وصف خداست	گفت این هست ولی جان پدر هیچ مگو

دیوان حافظ از دکتر قریب در صفحه ۱۳۸:

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد	در ازل پرتو حسنت زجلی دم زد
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد	جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت
برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد	عقل میخواست کز آن شعله چراغ افروزد
دست غیب آمد بر سینه نامحرم زد	مدعی خواست که آید به تماشاگه راز
دل غمیده ما بود که هم بر غم زد	دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند
دست در حلقه آن زلف خم اندر خم	جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت
که قلم بر سر اسباب دل خرم زد	حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت

خداوند به صورت حیات مطلق:

مثنوی دفتر سوم در صفحه ۱۵۸ سطر ۱۶:

متصل نی منفصل نرای کمال	بلکه بی چون و چگونه زاعتدال
ماهیانیم و تو دریای حیات	زنده‌ایم از لطف ای نیکو صفات
تو ننگجی در کنار فکرتی	نی به معلولی قرین چون علتی

خداوند به صورت وجود مطلق:

دیوان حافظ از دکتر قریب در صفحه ۱۷۲:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد	عارف از خنده می در طمع خام افتاد
حسن روی بیک جلوه که در آینه کرد	این همه نقش در آینه اوهام افتاد
این همه عکس می و نقش و نگارین که نمود	یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

خداوند به عنوان مطلق وجود:

«مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ وَ غَيْرُ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُرَائِلَةٍ...» خدا با همه موجودات است بدون پیوستگی و غیر از همه موجودات است بدون دوری و گسیختگی. «(نهج البلاغه - خطبه اول)

خداوند به عنوان تکامل مطلق:

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ - ای پیامبر از تو در باب مطلق وجود سوال می‌کنند بگو خداوند دائم در حال کار می‌باشد.» (سوره الرحمن - آیه ۲۹)

مثنوی - دفتر اول - صفحه ۶۱ سطر ۲۹:

کل یوم هو فی شأن بخوان	مرو را بیکار و فعلی مدان
کمترین کارش به هر روز آن بود	کاو سه لشکر را روانه می‌کند
لشکری زاصلاب سوی امهات	بهر آن تا در رحم روید نبات
لشکری زارحام سوی خاکدان	تا ز نر و ماده پر گردد جهان
لشکری از خاکدان سوی اجل	تا ببیند هر کسی عکس العمل
باز بیشک بیش از آن‌ها می‌رسد	آن چه از حق سوی جان‌ها می‌رسد
آنچه از جان‌ها به دل‌ها می‌رسد	آن چه از دل‌ها به گل‌ها می‌رسد

۳ - رسالت دین اسلام از ابراهیم خلیل تا محمد انتقال معرفت انسان از خدای سمعی - بصری به خدای قلبی بوده است:

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ -

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ لِي إِلَهٌ غَيْرُهُ فَذَكَرْنَا لَهُ عِشْرَةَ مِنْ آلِهِ مِنْ أَوْلَادِهِ فَقَالَ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ لَمَّا أَفَلَ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ - إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ - آنگاه که شب فرا گرفت و ستاره‌ها آشکار شدند ابراهیم به مردم گفت این ستاره‌ها پروردگار من هستند و چون روز شد ستاره‌ها ناپدید شدند ابراهیم به مردم گفت من افول کنندگان را دوست ندارم- و آنگاه که ماه در آسمان ظاهر گردید ابراهیم به مردم گفت این قمر خدای من است و آن زمانی که قمر هم ناپدید شد ابراهیم به مردم گفت اگر خداوند مرا هدایت نکند از ضالین خواهم شد- و آن زمانی که با فرا رسیدن روز خورشید درخشان در آسمان ظاهر گردید ابراهیم به مردم گفت این خورشید خدای من است و همین که خورشید غروب کرد ابراهیم به مردم گفت ای مردم من بیزارم از شرک شما به خدا- و بدین ترتیب بود که ابراهیم مردم و تاریخ را از خدای سمعی و بصری دور کرد و به خدای قلبی که خالق وجود و یکتا بود هدایت ساخت.» (سوره انعام - آیات ۷۶ الی ۷۹)

چنانکه قبلا هم به اشاره رفت در نظر قرآن از ابراهیم تا محمد یک دین می‌باشد، که همان دین اسلام است:

«مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی بلکه مسلمان حنیف بود.» (سوره آل عمران آیه ۶۷)

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ...» (سوره آل عمران - آیه ۱۹)

«وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ...» دین نزد خداوند فقط اسلام است و هر کس غیر اسلام دینی را بپذیرد از او پذیرفته نشود.» (سوره آل عمران - آیه ۸۵)

در آغاز هدف اولیه بعثت پیامبران در این اسلام تصحیح خداشناسی مردم بوده است و پیامبران توسط تصحیح معرفت انسان‌ها از خداوند بود که جامعه و تاریخ را متحول می‌کرده‌اند، لذا در این راستا بود که تمامی پیامبران ابراهیمی - از ابراهیم تا محمد- به محض بعثت و قیام به جنگ خدایان مردم که همان - بت‌ها- بودند می‌رفتند و با تصحیح معرفت خداشناسی آن‌ها حرکت اجتماعی و تاریخی خود را آغاز می‌کردند. به این ترتیب بود که می‌بینیم تا ابراهیم بت خانه آور و بابل را در هم می‌شکنند آتش نمرود برای سوزاندن ابراهیم شعله ور و مهیا می‌گردد و به موازات این که محمد شعار «لا اله الا الله» می‌دهد شکنجه گاه ابوجهل و امه خلف و ابوسفیان و... در وادی مکه برای شکنجه کردن بلال و عمار و سمیه و یاسر و... آماده می‌گردد. مولانا در دفتر دوم مثنوی و در ذیل داستان موسی و شبان این فلسفه حرکت پیامبران ابراهیمی را که تصحیح معرفت خدا شناسی مردم می‌باشد به این شکل مطرح می‌کند که: روزی موسی از بیابانی می‌گذشت که به چوپانی بر می‌خورد و او با زبان چوپانی یک خدای پرسونال را مخاطب خود قرار داده است که با پرسونال تمامی مشخصات شخصی یک فرد چوپان را برای آن خدا تعریف می‌کند. موسی در برخورد با این موضوع شروع به مخالفت با تبیین چوپان می‌کند و به اصلاح معرفتی خدای چوپان می‌پردازد که در آغاز خدای -غیر پرسونال- موسی مورد قبول چوپان واقع نمی‌شود ولی چوپان پس از جدائی از موسی و تفکر، به خدای غیر پرسونال موسی پی می‌برد و با این تغییر در -معرفت- چوپان خداشناسی او متحول می‌گردد.

مثنوی: نسخه نیکلسون- دفتر دوم در صفحات (۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱) از سطر ۱۷۱۸ تا سطر ۱۸۱۳:

دید موسی یک شبیانی را به راه	کو همی گفت ای خدا و ای اله
تو کجائی تا شوم من چاکرت	چارقت دوزم کنم شانه سرت
جامه‌ات شویم شپش‌هایت کشم	شیر پیشش آورم ای محتشم
دستکت بوسم بمالم پابکت	وقت خواب آید بروم جایکت

## اسلام آرایشی - اسلام پیرایشی

• مقاله اصل حرکت در اسلام- کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام؛ اقبال فریاد می‌زند که بزرگترین مسئولیت امروز ما «پیوند بین ابدیت و تغییر می‌باشد» چراکه طوفان حرکت مدرنیته در جهان و در دنیای اسلام به راه افتاده است و گذشته اسکولاستیک تاریخ بشریت را مانند سیلی با خود می‌برد و هیچ چیزی در جای خود باقی نمی‌گذارد. - همان در صفحه ۱۶۹- در سطر پنجم به بعد می‌خوانیم: «بشریت امروز باید در زندگی خود مقوله‌های ابدیت و تغییر را با هم سازگار کند و بایستی که برای تنظیم حیات اجتماعی خود اصول ابدی در اختیار داشته باشد، «آن چه ابدی و دائمی است در این جهان با تغییر دائمی جای پای محکمی برای ما می‌سازد، ولی چون اصول ابدی به این معنی فهمیده شوند که معارض با هر تغییریند «یعنی معارض با چیزی هستند که قرآن آن را یکی از بزرگترین آیات خداوند می‌داند» آن وقت سبب می‌شود که چیزی را که ذاتاً متحرک است از حرکت باز دارند. شکست اروپا در علوم سیاسی و اجتماعی؛ اصل اول «حرکت محض بدون ابدیت» را مجسم می‌کند و بی حرکتی اسلام در ظرف مدت ۵۰۰ سال گذشته؛ اصل دوم «مطلق کردن ابدیت و نادیده گرفتن حرکت و تغییر» را مجسم می‌سازد. اقبال در ادامه همین مطلب مطرح می‌کند که «پیوند بین تغییر و ابدیت تنها بر پایه اجتهاد در اصول و بازسازی دوباره اسلام» به انجام می‌رسد، از نظر ما اجتهاد در اصول تنها بر پایه نظریه شریعتی که اصل «اسلام ماهیت ثابت ندارد، اسلام تاریخ دارد» را مطرح کردند، ممکن می‌باشد. چراکه اگر (مانند فلاسفه و متکلمین و مفسرین و صوفیان و فقهای گذشته و حال مسلمان) برای اسلام ماهیت ثابت قائل شویم، دیگر اصل اجتهاد در اصول را نمی‌توانیم چنان که اقبال می‌گوید قبول کنیم و آن تبدیل به اصل اجتهاد در فقه مرتضی مطهری می‌شود!

• اسلام دو پایه‌ای «ابدیت و تغییر» که محمد اقبال لاهوری مطرح می‌کند آن اسلام فقه‌ای هزار ساله گذشته حوزه‌های روحانیت مسلمان نیست؛ «پژوهندگان در تاریخ اسلام به خوبی آگاهند که با گسترش سیاسی اسلام پیدایش اندیشه فقهی و حقوقی منظم و مدون در اسلام یکی از ضروریات شد و فقهای قدیم ما خواه عرب و خواه غیر عرب پیوسته کوشیدند تا سرمایه عظیمی از اندیشه‌های فقهی فراهم کنند» (کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام- فصل اصل حرکت در ساختمان اسلام- صفحه ۱۷۰- سطر چهارم به بعد- سطر ۱۸- صفحه ۱۷۰) در ادامه آمده است که؛ «بنابراین پیش از آنکه در بحث پیش‌تر رویم لازم است که علل این وضع فکری را که سبب رکود عملی فقه اسلامی شده است کشف کنیم بعضی از نویسندگان اروپایی چنان پنداشته‌اند که وضع رکود فقه اسلامی در نتیجه نفوذ ترکان عثمانی پیدا شده است، این نظر بسیار سطحی است».

• اقبال لاهوری می‌گوید: «بشریت امروز به سه چیز نیازمند است؛ ۱- تعبیری روحانی از جهان. ۲- آزادی روحانی فرد. ۳- اصولی اساسی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه نماید.» (بازسازی فکر دینی در اسلام- ص ۲۰۳- سطر- ۱۶) از نظر ما تنها نظریه «اسلام تاریخی شریعتی» است که می‌تواند سه خواسته اقبال را عملی کند، اسلام تاریخی شریعتی برای اولین بار توانست بر پایه - توحید تاریخی و توحید فلسفی و توحید انسانی و توحید اجتماعی و توحید اخلاقی- در اسلام‌شناسی (فلسفی ارشاد در ۲۵ درس از سلسله درس‌های اسلام‌شناسی که از دی ماه ۵۰ تا آبان ماه ۵۱ ادامه داشت توسط اسلام‌شناسی ارشاد) تعبیری روحانی از جهان ارائه دهد، اسلام‌شناسی تاریخی شریعتی از «اصل آزادی روحانی فرد» به خلق «عرفان» پرداخت که به نیاز مسلمانان پاسخ دهد، زیرا بزرگترین تحولی که شریعتی در اسلام‌شناسی تاریخی خود به

تا اینجا چوپان با همان جهان بینی چوپانی خود یک خدای پرسونال را عبادت می‌کرد که موسی به جنگ معرفتی با خدای این چوپان می‌آید و خطاب به چوپان می‌گوید:

زاین نمط بیهوده می‌گفت آن شبان	گفت موسی با که هستی‌ای فلان
گفت با آن کس که ما را آفرید	این زمین چرخ از او آمد پدید
گفت موسی‌های بس مدبر شدی	خود مسلمان نا شده کافر شدی
این چه ژاژ است و چه کفرست و فشار	پنبه‌ائی اندر جهان خود فشار
گند کفر تو جهان را گنده کرد	کفر تو دبیای دین را زنده کرد
چارق و پاتابه لایق مر تو راست	آفتابی را چنین‌ها کی رواست
با که می‌گوئی تو این با عم و خال	جسم و حاجت در صفات ذوالجلال
شیر او نوشد که در نشو و نماست	چارق او پوشد که او محتاج پا است
لم بلد و لم یولد او را لایق است	والد مولود را او خالق است
هر چه جسم آمد ولادت وصف اوست	هر چه مولود است او زین سوی جوست
زانکه از کون و فساد است مهین	حادث است و محدثی خواهد یقین

پس از اینکه موسی خدای غیر پرسونال خود را در برابر خدای پرسونال چوپان مطرح کرد، او به دلیل این که توان پذیرش خدای غیر پرسونال موسی را نداشت به اعتراض در برابر موسی فریاد بر آورد:

گفت ای موسی دهام دوختی	وز پشیمانی تو جام سوختی
جامه را بدرید آهی کرد تفت	سر نهاد اندر بیابان برفت

چوپان گرچه با اعتراض به موسی از او جدا شد، اما بر عکس آنچه موسی فکر می‌کرد نسبت به معرفت خدا بیگانه و کافر نشد بلکه بر اثر اندیشیدن به تعلیمات موسی به اشتباه معرفت شناسی خود نسبت به - خدای ایزدکنیو غیر پرسونال- واقف گردید و با این معرفت جدید دچار یک تحول کیفی شد، به این ترتیب بود که او پس از ملاقات دوم با موسی در برابر تلاش موسی که سعی می‌کرد این بار او خدای پرسونال چوپانی را به او عرضه کند، چوپان خدای جدید غیر پرسونال خود را که از او تعلیم یافته بود به خود موسی عرضه کرد:

چونکه موسی آن عتاب از حق شنید	در بیابان در پی چوپان دوید
عاقبت دریافت او را بدید	گفت مژده ده که دستوری رسید
هیچ آدابی و ترتیبی مجو	هر چه می‌خواهد دل ننگت بگو
کفر تو دینست و دینت نور جان	ایمنی وز تو جهانی در امان
ای معاف یفعل الله ما یشا	بی محابا رو زبان را بر گششا
گفت ای موسی از آن بگذشته ام	من کنون در خون دل آغشته‌ام
من ز سدره منتهی بگذشته ام	صد هزاران ساله زان سو رفته‌ام
تازبان به زدی اسبم بگشت	گنبدی کرد ز گردون در گذشت
حال من اکنون برون از گفتنست	این چه می‌گویم نه احوال من است

و به این ترتیب است که در پایان داستان مولوی نتیجه گیری می‌کند که:

هان و هان گجر حمد گوئی گجر سپاس	همچو نا فرجام آن چوپان شناس
حمد تو نسبت بدان گجر بهتر است	لیک آن نسبت به حق هم ابراست

ادامه دارد

وجود آورد و بر پایه اصل «انسان طبیعت ندارد، انسان تاریخ دارد» بود؛ موضوع انسان را از صندوق خانه‌های اسکولاستیک بیرون آورد (فقاقت حوزه و فلسفه ارسطویی فلاسفه مسلمان و تصوف صوفیان خانقاهی و متکلمان اشعری مشرب و...) و نجات بخشید، که در خصوص انسان ریشه معرفتی همه اسلام شناسی‌های برپایه بینش افلاطونی - ارسطویی استوار بود که برای انسان قائل به طبیعت ثابت و از پیش تعیین شده بودند و توسط این طبیعت ثابت و لایتغیر تمام اختیار و آزادی و رشد و تکامل انسان را تبیین می‌کردند، شریعتی با نظریه اسلام‌شناسی تاریخی خود کشف بزرگ و انقلابی خود را به شکل انقلاب کپرنیکی در جهان و اندیشه مسلمانان (اعم از فقه و کلام و فلسفه و تصوف و تفسیر و تائیل و...) به وجود آورد. چراکه کپرنیک با آن کشف خود توانست پارادایم جدیدی در علم نجوم به وجود آورد، کپرنیک جای زمین و خورشید را در دستگاه پیاپی بطلمیوس عوض کرد، در دستگاه بطلمیوس زمین مرکز بود و تمامی ستارگان گرد زمین حرکت می‌کردند، اما در دستگاه کپرنیک خورشید مرکز قرار می‌گرفت و تمامی سیارات گرد خورشید حرکت می‌کنند و این جا به جایی مدل در دیدگاه باعث شد تا همه چیز در دستگاه فکری کپرنیک تغییر بکند و رویکرد نوینی (یا پارادایم جدیدی) در عرصه نجوم به وجود آید، کاری که شریعتی نیز در عرصه دستگاه انسان‌شناسی بشریت و اسلام شناسی‌های مختلف انجام داد هم سطح مدل انقلابی بود که کپرنیک صورت داد! به این ترتیب که در تاریخ اندیشه (های فقهی و فلسفی و کلامی و تصوفی و...) بشر و پنج قرن قبل از میلاد تا زمان شریعتی انسان بر پایه «طبیعت ثابت و از پیش تعیین شده» تبیین می‌شد (حتی در اندیشه همین فلاسفه موخر مسلمان مثل علامه طباطبائی و مرتضی مطهری و ملاهادی سبزواری و ملاصدرا و... چنین دیدگاهی حاکم بود)؛ و به همین خاطر هم از نظر فلاسفه فوق؛ زن یک حیوان است که فقط به خاطر تولید نسل و برای این که مردان رغبت نزدیکی با آن‌ها را پیدا کنند صورت انسانی پیدا کرده است و از آن ماهیت ثابت انسانی محروم می‌باشند و این ماهیت ثابت انسانی فقط خاص مردان است! در کتاب -اصل فطرت- از مرتضی مطهری و تمامی متون -تفسیر المیزان- علامه طباطبائی برپایه «طبیعت ثابت و از پیش تعیین شده انسان» استوار می‌باشد؛ لذا شریعتی بر پایه اصل «انسان طبیعت ندارد، انسان تاریخ دارد» طبیعت یا طبایع ثابت ارسطویی و افلاطونی را از جای خود برداشت و تاریخ را به جای آن قرارداد و با این جابجائی طبیعت با تاریخ بزرگترین انقلاب را در اندیشه (فقه و فلسفه و تصوف و کلام و...) مسلمانان و تاریخ بشر به وجود آورد و شریعتی با تاریخی کردن انسان (و نفی طبایع از پیش تعیین شده او) که بر پایه دیالکتیک «لجن و روح خدا» تعریف می‌گردید، انسان را به صورت یک پراکسیس تاریخی در آورد و بر پایه «اصل معراج» عرفان انسانی را تعریف کرد.

عرفان شریعتی (یا به قول علامه اقبال؛ تبیین آزادی روحانی فرد) برای اولین مرتبه در طول تاریخ به صورت کلاسیک و منظم مدون گردید، عرفان شریعتی عرفان مولوی و حافظ و امام محمد غزالی و سنائی و عطار و... نیست، چراکه تمامی این عرفان‌ها از عرفان بودائی و هند شرقی وام گرفته می‌باشد که بر پایه طبیعت از پیش تعیین شده انسان استوار می‌باشد، اما عرفان شریعتی برای اولین بار و چنان که اقبال می‌خواست «اصل آزادی روحانی فرد» را در بستر «تکامل روحانی اجتماع بشری تبیین کرد» شریعتی با شعار «عرفان و آزادی و برابری» دستگاه اسلام‌شناسی علامه اقبال لاهوری را تبیین کرد که دارای سه اصل می‌باشد و عبارتند از؛ «بشریت امروز به سه چیز نیازمند است؛ اول- تعبیری روحانی از جهان» عرفان دوم- آزادی روحانی فرد «آزادی». سوم- اصول اساسی و دارای تأثیر جهانی که تکامل اجتماع بشری را بر مبنای روحانی توجیه کند «برابری» - بازسازی فکر دینی در اسلام- ص ۲۰۳.

• عبدالکریم سروش (که خود دارای آبخشور فکری اندیشه‌های مولوی و تصوف اشعری‌گری غزالی و... می‌باشد) در برخورد با شریعتی و اقبال

کوشید؛

اولا- اندیشه شریعتی را ایدئولوژیک بنامد تا کلا آن را عرفان زدائی بکند، از دیدگاه او «عرفان از آن اندیشه تجربت اندیش می‌باشد -از کتاب انصاف دینداری» و به این علت که اندیشه شریعتی مصلحت اندیش و معیشت اندیش می‌باشد و هم چنین دارای ماهیت ایدئولوژیک است، بنابراین از نظر او نه تنها شریعتی یک عارف نمی‌باشد بلکه اندیشه (معیشت اندیش و مصلحت اندیش و ایدئولوژی اندیش) او دارای ماهیت - قشری و قدرت گرا و غیر دمکراتیک و دستوری و رساله‌ائی و علتی و غیر دلیلی و مارکسیسم زده و ضد عقلانیت و انقلاب گرا و غیر آخرتی و حیرت زده و احساسی و غیر معرفتی و... می‌باشد!

ثانیا- سروش (از آنجا که نمی‌توانست عرفان مولانا، علامه اقبال لاهوری را مانند عرفان شریعتی لجن مال کند) می‌کوشد تا علامه اقبال را شاگرد غزالی و مولوی معرفی کند تا عرفان او را درجه دوم (مانند خودش) و تقلید از مولوی و غزالی و... معرفی نماید و مضمون عرفان اقبال را با عرفان اشعری گز مولوی و غزالی (که یک عرفان دنیاستیز، جبرگرا، جامعه ستیز، مبارزه گریز، درون گرا، عقل ستیز، اراده ستیز، عدل ستیز، عزلت گرا، زن ستیز و... می‌باشد) به یک شکل نشان دهد اما در یک مقایسه قیاسی عرفان در دیدگاه اقبال و شریعتی با عرفان در دیدگاه غزالی و مولوی کاملاً متفاوت و حتی متناقض با هم می‌باشد زیرا:

الف - عرفان مولوی و غزالی یک عرفان افلاطونی هستند؛

عین آتش در اثر آمد یقین	پرتو و سایه وی است اندر زمین
لاجرم پرتو نباید زاضطراب	سوی معدن باز می‌گردد شتاب
قامت تو بر قرار آمد به ساز	سایه‌ات کوتاه دمی یک دم دراز

(مثنوی- دفتر سوم صفحه ۲۰۵- سطر ۷)

در صورتی که عرفان شریعتی و اقبال یک عرفان ضد افلاطونی می‌باشند و عرفان آن‌ها آبخشور افلاطونی و نوافلاطونی ندارد.

میان آب و گل خلوت گزیدم	زافلاطون و فارابی بریدم
نکردم از کسی در یوزه چشم	جهان را جز بچشم خود ندیدم

(کلیات اقبال- پیام شرق صفحه ۲۰۶- سطر پنجم)

ب - عرفان مولوی «عزلت گرا و درون گرا و جامعه گریز» است؛

ای شهان کشتیم ما خصم درون	ماند خصمی زو به تر در اندرون
کشتن این کار عقل و هوش نیست	شیر باطن سخره خرگوش نیست
چونک واگشتیم زبیکار برون	روی آوردم به پیکار درون
سهل شیری دان که صفها بشکند	شیر آن را دان که خود را بشکند

(مثنوی دفتر اول - صفحه ۷۱- سطر ۷)

در صورتی که عرفان شریعتی و اقبال مانند عرفان امام علی «برون گرا و جامعه ساز و پیکارگر» می‌باشد؛

نهنگی بچه خود را چه خوش گفت	به دین ما حرام آمد کرانه
به موج آویز و از ساحل به پرهیز	همه دریاست ما را آشیانه
ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم	هیچ نه معلوم شد اه که من کیستم؟
موج زجان رفته ائی تیز خرامید و گفت	هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم
ما زنده به آنیم که آرام نگیریم	موجیم که آرامش ما در عدم ما است

(کلیات اقبال- ارمغان حجاز- صفحه ۴۷۰)

ج - عرفان مولوی و غزالی «عرفان جبرگرا، اراده و اختیار ستیز و اشعری مشرب» می‌باشد؛

رمز دین مصطفی دانی که چیست  
چیست دین؟ دریافتن اسرار خویش  
آن مسلمانی که ببیند خویش را  
از ضمیر کائنات آگاه اوست  
در مکان و لا مکان غوغای او  
بنده حق وارث پیغمبران  
تا جهانی دیگری پیدا کند  
(کلیات اقبال - مسافر - صفحه ۴۱۷ - سطر ۱۷)

ه - عرفان مولوی و غزالی عرفان درون گرای برون گریز است؛

چون عصا از دست موسی گشت مار  
باده خاک تو را چون مرده ساخت  
چون از آن سو نشان فرستند سوی ما  
کوه‌ها هم لحن داودی کند  
باد حمال سلیمانی شود  
ماه با احمد اشارت بین شود  
خاک قارون را چو ماری در کشد  
سنگ بر احمد سلامی می‌کند  
از جمادی در جهان جان روید  
فاش تسبیح جمادات آیدت  
چون زحس بیرون نیامد آدمی  
چون عصا از دست موسی گشت مار  
باده خاک تو را چون مرده ساخت  
چون از آن سو نشان فرستند سوی ما  
کوه‌ها هم لحن داودی کند  
باد حمال سلیمانی شود  
ماه با احمد اشارت بین شود  
خاک قارون را چو ماری در کشد  
سنگ بر احمد سلامی می‌کند  
از جمادی در جهان جان روید  
فاش تسبیح جمادات آیدت  
چون زحس بیرون نیامد آدمی  
(مثنوی- دفتر سوم- صفحه ۱۵۳ - سطر ۱۳ به بعد)

در عرفان شریعتی و اقبال عرفان برون گرا و درون گرا همگام می‌باشد؛

شرق حق را دید و عالم را ندید  
چشم بر حق باز کردن بندگی است  
بنده چون از زندگی گیرد برات  
هر که از تقدیر خویش آگاه نیست  
غرب در عالم خزید از حق رمید  
خویش را بی پرده دیدن زندگی است  
هم خدا آن بنده را گوید صلوت  
خاک او با سوز جان همراه نیست  
(کلیات اقبال - جاوید نامه - صفحه ۲۹۰ - سطر ۴ به بعد)

و - عرفان مولوی و غزالی تک پایه می‌باشد و فقط بر دل استوار است و نسبت به دماغ بیگانه می‌باشد؛

عقل قربان کن به پیش مصطفی  
زیرکی بفروش و حیرانی بخر  
کاش چون طفل از حیل جاهل بدی  
یا به علم نقل کم بودی ملی  
خویش ابله کن تبع میرو سپس  
حسبی الله گو که اللهم کفی  
زیرکی ظنست و حیرانی نظر  
تا چو طفلان چنگ در مادر زدی  
علم وحی دل ربودی از ولی  
رستگی زاین الهی یابی و بس  
(مثنوی - دفتر چهارم - صفحه ۶۹۲ - سطر ۴ به بعد)

اما عرفان شریعتی و اقبال دارای دو پایه دل و دماغ است - هم دکارت و هم پاسکال- را دارد؛

از من ای باد صبا گوی به دانای فرنگ  
برق را این به جگر می‌زند آن رام کند  
چشم جز رنگ گل و لاله نبیند ورنه  
عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری  
عقل تا بال گشود است گرفتار تراست  
عشق از عقل فسوس پیشه جگر دارتر است  
آنچه در پرده رنگ است پدیدارتر است  
عجب این است که بیمار تو بیمار تر است

ما چو چنگیم و تو زخمه می‌زنی  
ما چو نائیم و نوا در ما زتو ست  
ما چو شطرنجیم اندر برد و مات  
ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما  
ما همه شیران ولی شیر علم  
نقش باشد پیش نقاش و قلم  
پیش قدرت خلق جمله بارگه  
گاه نقش دیو و گه آدم کند  
دست نی تا دست جنباند به دفع  
زاری از ما نی تو زاری می‌کنی  
ما چو کوهیم و صدا در ما زتوست  
برد و مات ما زتو است ای خوش صفات  
تو وجود مطلق فانی نما  
حمله‌مان از باد باشد دم به دم  
عاجز و بسته چو کودک در شکم  
عاجزان چون پیش سوزن کارگه  
گاه نقش شادی و گه غم کند  
نطق نی تا دم زند از ضر و نفع

(مثنوی- دفتر اول صفحه ۶۲ سطر ۸)

در صورتی که عرفان شریعتی و اقبال یک عرفان مسئولیت آفرین و اختیار و آزادی گرا و جامعه ساز می‌باشد؛

خدا آن ملتی را سروری داد  
به آن ملت سرو کاری ندارد  
که تقدیرش بدست خویش بنوشت  
که دهقانش برای دیگری کشت  
(کلیات اقبال- حضور ملت- صفحه ۴۵۵)

شبی پیش خدا بگریستم زار  
ندا آمد نمی‌دانی که این قوم  
مسلمانان چرا زارند و خوارند  
دلی دارند و محبوبی ندارند

(کلیات اقبال- ارمغان حج- صفحه ۴۴۵)

مسلمانی که داند رمز دین را  
اگر گردون به کام او نگرده  
نسایید پیش غیر اله جبین را  
به کام خود بگرداند زمین را

(کلیات اقبال- ارمغان حجاز- صفحه ۴۸۴)

طلسم علم حاضر را شکستم  
خدا داند که مانند به راهیم  
ربودم دانه و دامش گسستم  
به نار او چه بی پروانشستم

(کلیات اقبال - ارمغان حجاز - صفحه ۴۴۷)

د - عرفان مولوی و غزالی یک عرفان حیرت زا و واقعیت گریز است و حتی کار دین را حیرت می‌دانند؛

گه چنین بنماید گه ضد این  
نی چنان حیران که پشتش سوی اوست  
آن یکی روی او شد سوی دوست  
جز که حیرانی نباشد کار دین  
بل چنین حیران که غرق و مست دوست  
و این یکی را روی او خود روی اوست  
(مثنوی - دفتر اول - صفحه ۱۸ - سطر ۴)

از نظر شریعتی و اقبال «عرفان و دین» واقعیت گرا و حقیقت شناس و مسئولیت آفرین و جامعه ساز می‌باشد؛

(کلیات اقبال - پیام مشرق - صفحه ۲۵۸)

ز- عرفان مولوی و غزالی تنها رسالت پیامبر اسلام را در «تجربه نبوی و معراج» شخصی پیامبر اسلام می‌دانند و برای اسری پیامبر هیچ رسالت جامعه سازی قائل نیستند؛

به معراج بر آئید چو از آل رسولید

چو او ماه شکافید شما ابر چرائید

چو پروانه جانباز بسایید برین شمع

از این شمع بسوزید دل و جان بفروزید

(دیوان شمس - غزل ۶۳۸ - صفحه ۲۷۰ - سطر دوم)

اما عرفان شریعتی و اقبال حتی معراج شخصی پیامبر را برای اسرای جامعه سازانه او می‌خواهند؛

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد

رونق از ما محفل ایام را

خدمت ساقی‌گری با ما گذاشت

دل زغیر اله مسلمان بر کند

بر رسول ما رسالت ختم کرد

او رسل را ختم و ما اقوام را

داد ما را آخرین جامی که داشت

نعره لا قوم بعدی می‌زند

(کلیات اقبال - رمز بی خودی - صفحه ۷۰)

عبدالکریم سروش سعی می‌کند در برخورد با هر دیدگاه عرفانی و برای عرفان تقلیدی خودش اثبات کند؛ یا منکر عرفان دیگران می‌شود و یا بر تن عرفان آن‌ها لباس عرفان اشعری‌گری غزالی و مولوی می‌پوشاند! عبدالکریم سروش از عرفان صوفی گرانه مکتب ساخته است و سعی می‌کند در هر رشته (از دیسیپلین‌ها یا عقلانیت‌های مختلف فلسفی یا علمی یا کلامی و یا حتی فقهی و سیاسی) وارد شود، از عرفان - مولوی و غزالی و نجم الدین کبری- نتیجه‌گیری علمی و فلسفی و کلامی و حتی سیاسی بکند، که این بزرگترین مصیبت و انحراف در اندیشه عبدالکریم سروش است! در صورتی که در روش اقبال و شریعتی امکان ندارد (در اقیانوس گفته‌های این دو بزرگ سر سلسله داران اسلام تطبیقی) حتی یک جا برای نمونه پیدا کنیم که مثلا شریعتی برای طرح یک دکترین جامعه‌شناسانه یا تاریخی یا انسان‌شناسانه خود از یک - مقدمه عرفانی- نتیجه‌گیری جامعه‌شناسانه بکند! شریعتی اگر عارف است در - کتاب کوبر و هیوط و گفتگوهای تنهائی... عارف می‌باشد، شریعتی وقتی وارد جامعه‌شناسی یا اسلام‌شناسی یا انسان‌شناسی و... می‌شود یک انسان خشک علمی است و حتی شما کمتر می‌بینید که در کلامش (با این که تمامی عرفان شرق و غرب و مسلمان را در سینه داشت) حتی مثال بزند.

ما دیدگاه اقبال را هم وقتی در - کتاب بازسازی فکر دینی در اسلام یا تاریخ فلسفه در ایران- مطالعه می‌کنیم او یک انسان خشک و صد در صد علمی و منطقی است که تنها می‌کوشد بر پایه یک دیسیپلین و منطق خشک علمی سخن بگوید، اما همین اقبال در منبع کلیاتش یک عارفی است که مولوی و سنائی و عطار... را پشت سر گذاشته است و او کسی است که در معراج پیامبر اسلام را رصد می‌کند. حتی مهندس مهدی بازرگان و مهندس حنیف نژاد هم این اخلاق علمی را رعایت می‌کردند و هرگز از مقدمات عرفانی یا دینی سعی نمی‌کردند نتیجه‌گیری علمی یا فلسفی یا کلامی یا سیاسی بکنند! ●

ادامه دارد

د- شریعتی دموکراسی را در سوسیالیسم معنی می‌کند و نه سوسیالیسم را در بستر دموکراسی (مجموعه آثار ۱۷ صفحه ۹).

۵ - شریعتی عرفان را در بستر پراکسیس اجتماعی - عبادت و کار و مبارزه اجتماعی- دنبال می‌کند و نه در بستر صوفیانه - کوبر و هیوط و گفتگوهای تنهائی- سال ۴۷ شریعتی می‌گوید: «اگر درگیری و تضاد را از زندگی انسان بر داریم نه تکامل خواهیم داشت و نه معنی زندگی کردن که ویژه آدمی است تحقق پیدا می‌کند» (مجموعه آثار ۲۵ صفحه ۳۷۸).

ت - در شریعتی تاریخی: «آزادی با نان تعریف می‌شود» و «دموکراسی با سوسیالیسم» و «معاد با معاش»؛ لیبرالیسم و سرمایه‌داری می‌گویند: «برادر حرفت را خودت بزن نانت را من می‌خورم». مارکسیسم بر عکس می‌گوید: «رفیق! نانت را خودت بخور حرفت را من می‌زنم» و فاشیسم می‌گوید: «نانت را من می‌خورم حرفت را هم من می‌زنم تو فقط برای من کف بزن!» اما اسلام تاریخی امام علی می‌گوید: «نانت را خودت بخور حرفت را هم خودت بزن. من برای اینم تا این دو حق برای تو باشد. من آنچه را حق می‌دانم بر تو تخمیل نمی‌کنم. من خود را نمونه می‌سازم تا بتوانی سرمشق گیری» (مجموعه آثار ۳۵ صفحه ۲۲۸).

(شریعتی و استراتژی اقدام عملی سازمان‌گرایانه حزبی)